

فرهنگ سیاسی جوامع اسلامی

(با تأکید بر بررسی وضعیت ارزش‌های رهاينده)

يعقوب احمدی*



چکیده

توسعه سیاسی یا افزایش ظرفیت و کارایی نظام‌های سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در جوامع همواره به عنوان هدف اصلی جوامع مدنظر بوده است. اگرچه تعاریف و مؤلفه‌های مورد نظر گروه‌های مختلف برای تعریف «ایده‌آل تایپ» سیاسی متفاوت بوده و از این رو مسیرهای متفاوتی برای آینده ترسیم شده است، اما آنچه در تمامی دیدگاه‌ها درباره توسعه سیاسی زیربنای مشترک است، چشم‌انداز انسان‌گرایانه به عنوان هدف توسعه سیاسی است. این نوشتار

* عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور (Yahmady2001@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۹۲/۹/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۲۶

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۷۶-۱۳۹

در پی واکاوی گونه‌شناسی فرهنگی سیاسی کشورهای اسلامی است که نیل به توسعه سیاسی را ممکن می‌گرداند.

داده‌هایی که در مطالعه حاضر تجزیه و تحلیل شده‌اند از پایگاه پیمایش جهانی ارزش‌ها اخذ شده‌اند. از این پایگاه، داده‌های مربوط به سیزده کشور از موج پنجم (سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸) اخذ شده که در مجموع ۲۱/۳۵۸ پرسش‌نامه را شامل می‌شود. در میان این کشورها نه کشور از کشورهای مسلمان هستند. کشور مرجع نروژ که دارای بالاترین نرخ و کشورهای ژاپن، استرالیا و بلغارستان به‌عنوان کشورهای دارای رتبه‌های میانی از نظر ارزش‌های رهاینده و البته دموکراتیک نیز نمونه‌های دیگر مورد مطالعه هستند.

نتایج تحقیق به دو شیوه و نگاه قابل تفسیر هستند: از منظر نخست نتایج مبتنی بر داده‌ها به ما یادآور می‌شوند که فرهنگ سیاسی در کشورها متغیر بوده و می‌توان فرهنگ سیاسی کشورهای اسلامی را در سه رتبه متفاوت طبقه‌بندی کرد: در رتبه نخست کشور ترکیه، دسته دوم کشورهای ایران، مراکش، مالزی، اندونزی و عراق بالاخره دسته سوم شامل کشورهای مصر، مالی و اردن قرار می‌گیرد که شدت تفاوت ارزش‌های آنان با کشورهای دموکراتیک بیشتر است. از نگاه دوم چنین به نظر می‌رسد که مسیر دموکراسی در کشورهای اسلامی امری ممکن اما متنوع، پیچیده و تأمل‌برانگیز است.

واژگان کلیدی: توسعه، مردم‌سالاری دینی، فرهنگ سیاسی، ارزش‌های رهاینده، کشورهای اسلامی

مقدمه

فرهنگ سیاسی در بیانی کلی مبتنی بر پیوند سیاست و فرهنگ و در بیان خاص‌تر، اثرات فرهنگ و باورها و ارزش‌های موجود در ساخت فرهنگی جوامع بر سیاست را در خود دارد. مطالعه پیوستگی سیاست و فرهنگ و اثر فرهنگ بر سیاست امری کهن است که سابقه آن به دوره‌های افلاطون و ارسطو برمی‌گردد. طرح موضوع «فضیلت‌های شهروندان» در مباحث مونتسکیو و ارسطو دقیقاً در راستای واگویی اثرات فرهنگ بر سیاست بوده است. موضوعی که بعدها توسط توکویل در جامعه امریکایی تداوم می‌یابد. این سابقه عمومی در مورد فرهنگ سیاسی، با مطالعه آلموند و وربا خاص‌تر شده و با عنوان موضوعات مرتبط با فرهنگ سیاسی شناخته می‌شود. از آن زمان به این سو محققان متعدد از زاویای مختلف به بحث و تحقیق در رابطه با فرهنگ سیاسی پرداخته‌اند.

لاری دیاموند در کتابش با عنوان «دموکراسی در حال توسعه: به سوی تحکیم» و در آزمون فرایندهای تحکیم دموکراسی در کشورهایی که پس از «موج سوم» دموکراتیزاسیون جهانی بالاتر از آستانه دموکراسی انتخاباتی قرار داشتند، در کنار سایر عوامل مؤثر، بر عوامل فرهنگی و سیاسی و جامعه مدنی تمرکز نمود (دیاموند، ۱۹۹۹: ۷۸-۸۸). او یادآور می‌شود که «از آن رو که دموکراسی نیازمند مجموعه‌ای از ارزش‌های سیاسی و جهت‌گیری‌های شهروندان مانند تعادل، تساهل، مدنیت، اثربخشی، دانش و مشارکت است، فرهنگ سیاسی عاملی مهم و اصلی در تحکیم دموکراسی قلمداد می‌شود» (دیاموند، ۱۹۹۹: ۱۶۱).

رونالد اینگلهارت عنوان می‌کند که فرهنگ نسبت به ادبیات دو دهه گذشته نقش بسیار حیاتی‌تری در دموکراسی ایفاء می‌کند. براساس بحث او «به نظر می‌رسد

که توسعه اقتصادی تغییرات تدریجی فرهنگی را موجب می‌شود که توده مردم را احتمالاً به‌طور فزاینده‌ای خواهان نهادهای دموکراتیک می‌سازد و اینکه آنها حمایت بیشتری از دموکراسی در جایی که وجود دارد، خواهند کرد» (اینگلهارت، ۲۰۰۰: ۹۶-۹۵؛ هاریسون، ۲۰۰۰؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۳؛ ولزل و دیگران، ۲۰۰۳). هانتینگتون عامل ناکامی دموکراسی در جوامع مسلمان را فرهنگ می‌داند. او می‌گوید که منبع این ناکامی، حداقل در بخشی از طبیعت نامساعد اجتماع و فرهنگ اسلامی نسبت به مفاهیم لیبرال غرب نهفته است (هانتینگتون، ۱۹۹۶: ۱۱۴).

کریستوفر کلاگ و دیگران (۲۰۰۱: ۳۷-۳۶) براساس مطالعه تجربی‌شان عنوان می‌کنند که «احتمال ظهور دموکراسی در دوره پس از جنگ، به‌شدت متأثر از خصوصیات هر کشور است که منعکس‌کننده میراث نهادی و فرهنگی آن کشور می‌باشد». گوران هایدن (۲۰۰۲) به تکثرگرایی فرهنگی توجه کرده و خاطر نشان می‌کند که در افریقا قومیت بسیار بیشتر از سایر نقاط جهان با دموکراسی سازگار بوده است. طرفداران تز «ارزش‌های آسیایی» در تلاش برای تبیین فقدان آزادی سیاسی در بعضی از کشورهای آسیایی به سنت‌های فرهنگی آسیایی اشاره می‌کنند و عنوان می‌کنند که در این سنت‌ها تأکید عمده بر اجتماع، اقتدار و رهبری باثبات و قوی است نه فردگرایی و تکثرگرایی (بنگرید به اینوگوچی و نیومان ۱۹۹۷: خونگ ۱۹۹۷) و جان - اریک لان و اسوانت ارسون (۲۰۰۲) فرضیه‌های متعددی درباره اثرات فرهنگی را به‌وسیله داده‌های کمی آزمون کرده و توانستند روابط معناداری را نشان دهند. به‌هرروی، امروزه فرهنگ سیاسی به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر بر گذار به دموکراسی و تحکیم آن ملاحظه می‌شود.

علاوه بر این، بحث دموکراسی و دموکراسی‌خواهی در کشورهای اسلامی نیز سابقه‌ای چندقرنی دارد. ابن‌نصر فارابی (۲۶۰-۳۳۹ هـ / ۸۷۳-۹۵۰ م) از جمله اندیشمندان کلاسیک مسلمانی است که با طرح «مدینه فاضله» نخستین مطالب را در مورد گونه مطلوب حاکمیت در جوامع اسلامی مطرح کرده است (داوری اردکانی، ۱۳۷۷: ۲۰). در مدینه فاضله مورد نظر او امام شرع، حاکم است. ایده‌آل‌ترین دولت اسلامی و فاضله‌ترین مدینه در حیات بشری به‌نظر فارابی، دولت زمان پیامبر است. نوع‌بندی‌ای که فارابی برای جوامع بیان می‌کند، متناسب با انواع انسان‌ها، معارف و آگاهی‌ها و همچنین

متناسب با انواع گرایش‌ها و رفتارهای آدمیان است. یکی از جوامعی که در آثار فارابی از آن سخن رفته است، مدینه جماعت است، ویژگی‌هایی نیز برای این جامعه ذکر کرده است که منطبق با ویژگی‌های جامعه دموکراتیک است. اگرچه در زمینه دموکراسی، وی نیز مانند افلاطون و ارسطو نگران سوءاستفاده از انتخابات در یک حاکمیت منتخب مردم بود (پارسانی، ۱۳۸۴: ۲۶). در نظر فارابی بهترین زمامدار باید یک مرد فکر و عمل (دانا و توانا)، قادر به ترغیب و رهبری دیگران، دارای توان فراوان در تفکر و قوای دماغی و خرد کامل و به حد کافی نیرومند باشد که بتواند در لحظه لازم فرمان جنگ دهد. از شرایط دیگر زمامدار، آگاهی کامل از قوانین و اصول است، به گونه‌ای که باید به مثابه یک دائرةالمعارف متحرک باشد و شرایط عدل و داد و قدرت اعمال خردمندانه آن در او جمع باشد. فارابی می‌گوید اگر چنین فردی با این شرایط ویژه یافت نشود، تا زمان پیدایش او، حکومت باید به شورایی مرکب از افرادی سپرده شود که مجموع آنان این کیفیت را داشته باشند.

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۸۰-۶۵۳ ه. ش) نیز به تأسی از فارابی در یک تقسیم‌بندی کلی، سه نوع مدینه را در مقابل مدینه فاضله قرار می‌دهد. مدینه ضروری؛ مدینه نذالت و مدینه خست. خواجه نصیر با تأثیرپذیری از افکار افلاطون و ارسطو در نقد دموکراسی، دموکراسی را به عنوان نظامی جاهله در نظر می‌گیرد. سال‌ها پس از آن محمد اقبال لاهوری حکومت خلفا در دوره اولیه اسلام پس از پیامبر را متناسب با دموکراسی می‌یابد. او انتخاب خلفا از طریق بیعت اعضاء را نوعی جمهوریت می‌داند (پارسانی، ۱۳۸۴: ۲۵۳). پس از آن در سال‌های اخیر نیز منازعات و مشاجرات بسیاری میان مسلمانان و حتی غیرمسلمانان در رابطه با پیوستگی اسلام و دموکراسی در گرفته است. بسیاری از روشنفکران مسلمان، دموکراسی را پدیده‌ای غربی تلقی کرده و آن را متناسب با وضعیت جوامع اسلامی ندانسته‌اند. اما دیگران بر پیوستگی این دو و سازگاری آنها با هم سخن رانده‌اند (اسپوزیتو، ۱۹۹۶: ۱۴۸).

در قرن نوزدهم، تحت تأثیر تحولات سیاسی اروپا، مفهوم دموکراسی در جهان اسلام سربرآورد و در کانون توجه روشنفکران مسلمان قرار گرفت. در انتهای سده هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، تعالیم و آرمان‌های انقلاب فرانسه و دیگر جنبش‌های الهام‌گرفته از آن به جهان اسلام وارد شد. اما امروزه به‌رغم

دگرگونی‌های پرشتابی که از آغاز سده نوزدهم میلادی به این سو، ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سرزمین‌های اسلامی را دگرگون ساخته است و با آنکه دیرزمانی از آغاز آشنایی مسلمانان با اندیشه‌های سیاسی جدید می‌گذرد، هنوز هم بحث درباره دموکراسی و گونه‌های آن، انتخاب گونه مطلوب در این کشورها مشکلی بسیار جدی است. علاوه بر این، بعضی از کشورهای اسلامی دارای حکومت دموکراتیک هستند، و بعضی در برهه‌هایی به دموکراسی گذار کرده‌اند، اما بخشی از این گذارها ناکام بوده است. از این منظر است که منطقه تحت پوشش کشورهای اسلامی همواره به‌عنوان موضوعی جذاب برای گذار مطرح بوده است (باربیه، ۱۳۸۳؛ هانتینگتون، ۱۳۸۱؛ داد و دیگران، ۱۳۸۶). بر این اساس، پرسش کلی این نوشتار این است که آیا تناظر یا تقابلی اسلام به‌عنوان مبنای فرهنگی در جوامع اسلامی و دموکراسی وجود دارد؟ و اینکه فرهنگ سیاسی در جوامع اسلامی مبتنی بر معیار ارزش‌های ابراز وجود یا رهاینده در چه وضعیتی قرار دارد؟ کدام مؤلفه یا مؤلفه‌های رهاینده در این جوامع تفاوت دارند و تفاوت در چه راستایی است؟

۱. تعریف مفاهیم

۱-۱. فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی به مجموعه ارزش‌ها، هنجارها و کردارهای یک فرد در رابطه با امور اجتماعی - سیاسی اشاره دارد. *آلموند و پاول*^۱ درباره معنی فرهنگ سیاسی عنوان می‌کنند که: «هر فرهنگ سیاسی توزیع خاصی از ایستارها^۲، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است. همان‌گونه که ایستارهای افراد بر اعمال آنها اثر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی یک ملت نیز بر رفتار شهروندان و رهبران در سراسر نظام سیاسی اثر می‌گذارد» (طیب، ۱۳۷۵: ۲۳).

لوسین پای^۳ فرهنگ سیاسی را «مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساساتی می‌داند که به روند سیاسی معنی می‌دهد و فرضیه‌ها و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر

1. Powel
2. Attitude
3. Pye

رفتار سیاسی را مشخص می‌کند» (پای، ۱۹۹۵: ۴۲). در این معنی نظام سیاسی و فرایند آن تحت تأثیر فرهنگ سیاسی است و حتی رفتار سیاسی تمام بخش‌های جامعه متأثر از فرهنگ سیاسی شکل گرفته در آن جامعه می‌باشد.

۲-۱. ارزش‌های رهاینده

در این نوشتار فرهنگ سیاسی همان‌گونه که عنوان شد با اقتباس از تز رونالد اینگلهارت و ولزل سنجیده شده است. آنها فرهنگ سیاسی را متناظر با مفاهیم «ارزش‌های ابراز وجود»^۱ و «ارزش‌های رهاینده»^۲ می‌دانند (اینگلهارت و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۰۰۹). ارزش‌های رهاینده ترکیبی از ارزش‌ها و باورهاست که بر استقلال انسانی تأکید می‌کنند. ارزش‌های رهاینده مورد نظر آنها دارای ابعاد چهارگانه زیر است: تأکید بر برابری جنسیتی در مقابل پدرسالاری؛ تأکید بر تساهل در مقابل هم‌رنگی؛ شاخص استقلال و تأکید بر مشارکت شهروندی یا تأکید بر ارزش‌های فرامادی‌گرایانه در مقابل ارزش‌های مادی‌گرایانه. البته هرکدام از شاخص‌های فوق دارای زیرمجموعه‌هایی هستند که در مبحث مبانی نظری و روش‌شناسی معرفی شده‌اند. به‌رروری آنچه در مباحث اینگلهارت و ولزل شایان توجه است، تأکید آنها بر اهمیت و اثر ارزش‌های رهاینده برای گذار به دموکراسی در کشورهای غیردموکراتیک و تحکیم دموکراسی در کشورهای دموکراتیک است.

۲. مروری بر منابع تجربی داخلی و خارجی

مارک تسلر رابطه بین اسلام و دموکراسی را در چهار کشور فلسطین، مراکش، الجزایر و مصر بین سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۶ مورد سنجش قرار داده است. تسلر از مطالعات فوق نتیجه می‌گیرد که علی‌رغم وجود شماری از روابط معنادار از حیث آمار، چنین به نظر می‌آید که اسلام اغلب کمتر از آنچه پژوهشگران جوامع عرب و اسلامی مطرح می‌کنند، در طرز تلقی‌های سیاسی افراد نفوذ دارد. به‌ویژه در مدل‌هایی که پاسخ‌دهندگان زن و مرد به‌طور جداگانه مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند، جهت‌گیری‌های مذهبی از ۲۲ مورد تنها در پنج مورد حاوی روابط معناداری از

حیث آمارى با متغیر وابسته (یعنی دموکراسی) هستند. بر این اساس، تسلر تأکید می‌کند که اسلام نباید زمانی که سعی می‌شود «جهت‌گیری‌های سیاسی اعراب را تبیین کنیم بسیار مهم تلقی می‌شود».

همچنین اینکه الگوی به‌دست‌آمده دیگر این است که حمایت و پشتیبانی از اسلام سیاسی و رهنمودهای مذهب در امور سیاسی قدرت تبیین‌کنندگی کمی دارد. تنها در میان زنان مراکش و الجزایر و فقط در رابطه با رهنمودهایی در امور اقتصادی و تجاری، و تا اندازه‌ای سیاسی و حکومتی برآوردهای درخوری وجود دارد که به‌شدت با گرایش‌های دموکراتیک رابطه دارد. این امر حاکی از این است که حمایت و پشتیبانی از اسلام سیاسی مستلزم انکار دموکراسی نیست و اینکه کسانی که در مورد جنبش‌ها و خطی‌مشی‌های اسلامی نظر مساعدی دارند، احتمالاً کمتر از دیگران از رقابت سیاسی و مکانیزم‌های مطلوبی که رهبران را پاسخ‌گو و مسئولیت‌پذیر نگه می‌دارد، حمایت و طرفداری نمی‌کنند. بنابراین حداقل در نزد افکار عمومی، ناسازگاری ضروری بین دموکراسی و حکومت اسلامی وجود ندارد؛ به‌عبارت دیگر، با توجه به نارضایتی عمیق از ترتیبات سیاسی موجود، بسیاری ممکن است از آلترناتیوی حمایت کنند که اصول اسلامی عدالت و حمایت از ضعفا را با یکدیگر تلفیق کند. به‌هرروی، نتایج مورد نظر تسلر را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. با تشریح وضعیت سیاسی جهان عرب این نتیجه حاصل می‌شود که افراد دارای تعلقات خاطر شدید اسلامی احتمالاً دفاع کمتری از دموکراسی از نوع غربی آن به‌عمل می‌آورند.

۲. با توجه به تفاوت در جنسیت، یکی از الگوهای مهم را می‌توان در این زمینه شناسایی کرد. اگرچه در پژوهش‌های یادشده اغلب هیچ رابطه‌ای بین تعلقات خاطر اسلامی و ایستارهای هم‌سوی دموکراسی وجود ندارد، دینداری فردی زنان در الجزایر و مصر در سال ۱۹۸۸ و نیز حمایت زنان مراکشی و الجزایری از ایده رهبری اسلامی در امور اقتصادی و تجاری، الگوهای استثنایی به‌شمار می‌آیند. حتی حمایت زنان از اسلام سیاسی و رهبری مذهبی در امور عامه قابل توجیه است. درواقع، این الگوها دلالت بر آن دارند که حمایت از اسلام سیاسی می‌تواند مبتنی بر افکار دموکراتیک باشد (تسلر، ۲۰۰۲).

علاوه بر آن، تسلر پس از بررسی نظریات و داده‌های گردآوری شده درباره ارزش‌ها و نگرش‌های شهروندان چهار کشور مسلمان تصریح می‌کند که اسلام آن‌گونه که برخی پژوهشگران غربی ادعا کرده‌اند مانع «دموکراتیک شدن» نیست. وی عنوان می‌کند که فرهنگ دموکراتیک و مدنی و مشارکت سیاسی در واقع برای دموکراسی ضروری است، اما مطالعه حاضر بر آن است که فقط تا اندازه بسیار محدودی دل‌بستگی‌های اسلامی شهروندان عادی عرب از ظهور چنین فرهنگ سیاسی‌ای جلوگیری می‌کند (تسلر، ۲۰۰۲).

رونالد اینگلهارت در مطالعه‌ای مبتنی بر پیمایش ارزش‌های جهانی «جهان‌بینی شهروندان کشورهای اسلامی در دیدگاهی جهانی» را واکاوی کرده است. او بحث خود را با این پرسش‌ها آغاز می‌کند که تا چه حد نظام ارزشی مشترکی در بین مردم کشورهای اسلامی وجود دارد؟ و این نظام ارزشی تا چه حد با نهادهای دموکراتیک سازگار است؟ آیا کشورهای اسلامی دارای ارزش‌های متمایزی هستند؟ اگر چنین است تفاوت آنها با سایر ملل در چیست؟ و آیا ارزش‌های معینی در ارتباط با ظهور و ماندگاری دموکراسی وجود دارد؟

به نظر اینگلهارت شواهد گسترده موجود از کشورهای اسلامی حاکی از آن است که علاوه بر وجود نظام ارزشی بنیادین متمایز و نسبتاً مشابه بین کشورهای اسلامی، این ارزش‌ها در دیگر کشورها نیز قابل مقایسه هستند. او عنوان می‌کند که تا حد زیادی این تفاوت‌ها بیانگر تفاوت در سطوح توسعه اقتصادی نیز هستند. جهان‌نگری کشورهای ثروتمند نشانگر تفاوت‌های نظام‌یافته و برجسته‌ای از جهان‌نگری‌های ممالک فقیرتر است. به عبارتی او بر این باور است که اسلام به‌عنوان میراثی فرهنگی - تاریخی و سطح توسعه اقتصادی جوامع اسلامی عامل تمایز آنها از سایر کشورهای جهان است (اینگلهارت، ۲۰۰۶). در راستای ارزش‌های رهاينده در جوامع اسلامی اینگلهارت عنوان می‌کند که هم‌زمان با افزایش منابع کشورهای اسلامی، اسلام به‌عنوان منبعی تسهیل‌گر در جهت رشد ارزش‌های رهاينده عمل می‌کند (اینگلهارت، ۲۰۰۶).

منصور میراحمدی در پایان‌نامه دکتری خود که در دانشکده حقوق و علوم

سیاسی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۸۳ به انجام رسیده است، موضوع اسلام و

دموکراسی مشورتی را مورد مذاقه و پژوهش قرار می‌دهد. میراحمدی در مطالعه خویش ارتباط اسلام و دموکراسی را از منظری هرمنوتیکی مورد واکاوی قرار می‌دهد. میراحمدی بر آن است که نقطه تمایز در حوزه‌های معرفتی غرب و اسلام در ارتباط «عقل و دین» نهفته است. وی عقیده دارد که در اندیشه غرب گذار مفهومی از عقل فردی به عقل مشورتی و در اندیشه اسلامی ظهور برداشتی عقل‌گرایانه‌تر از دین شکل گرفته است. به باور وی این «چرخش» سبب شکل‌گیری همسویی و قرابت در اندیشه‌های سیاسی اندیشمندان دو طیف مختلف در ساحت‌های مختلف و از جمله در نظریه‌پردازی سیاسی شده است.

در یکی از تازه‌ترین مطالعات انجام‌شده در این زمینه در ایران دکتر محمود سریع‌القلم در کتابی با عنوان «فرهنگ سیاسی ایرانیان» به بررسی وضعیت فرهنگ سیاسی ایرانیان با استفاده از چارچوب نظری «فرهنگ سیاسی عشیره‌ای» پرداخته است. این پژوهش در سال ۱۳۸۵ و در میان ۱۵۰۰ نفر و از طریق پرسش‌نامه انجام شده است. نتیجه‌گیری جالبی که ایشان به آن می‌رسند تداوم ویژگی‌های اصلی فرهنگی ایرانیان در سه سطح فردی، رابطه‌ای و ساختاری است. ویژگی‌هایی که در کارهای پیشین نیز بر آن تأکید کرده‌اند. خصوصیات سطح فردی مانند: منفی‌بافی، غرور کاذب، کم فکر کردن، کم‌حوصلگی، در سطح روابطی مانند بی‌اعتمادی، نگاه ایزاری به دیگران، آشنا نبودن با قوانین و در سطح ساختاری ویژگی‌هایی مانند فرهنگ عمومی غیرعقلانی، دولتی بودن نظام اقتصادی و بی‌ثباتی نظام سیاسی است. همچنین دکتر عباس مصلی‌نژاد در کتابی تحت عنوان «فرهنگ سیاسی در ایران» به‌طور مفصل و مبسوط و با استفاده از چارچوب‌های علمی و مذهبی، زوایای فرهنگ سیاسی ایرانیان را واکاوی کرده است. وی بر آن است که فرهنگ سیاسی ایران شکل خاصی دارد که فاقد ویژگی‌های تبیین‌شده در تئوری‌های فرهنگ سیاسی محدود، تبعی و مشارکتی است. شاخص‌های عمومی فرهنگ سیاسی ایران مبتنی بر ترکیبی از سه شکل‌بندی یادشده است. وی خاطر نشان می‌کند «سنت‌های تاریخی، هویت‌های فروملی، فضاها، جغرافیایی، ویژگی روانشناسانه خودجمعی‌شده ایرانی، ارتباطات جهانی، انقلاب اسلامی و فرایندهای نوسازی بر فرهنگ سیاسی ایرانی تأثیری پایدار به‌جا گذاشته است. این مؤلفه‌ها بنیادهای

فرهنگ سیاسی ایران را بازنمایی می‌کنند» (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۴).

دال‌سیونگیو در سال ۱۳۸۱ در مطالعه‌ای با عنوان «پایداری فرهنگ سیاسی سنتی در برابر توسعه سیاسی در کره و ایران» به مقایسه فرهنگ سیاسی در کشورهای ایران و کره و اثر آن بر توسعه سیاسی این دو کشور پرداخته است. سیونگ فرهنگ سیاسی را مبتنی بر نگرش به رقابت و مشارکت بررسی می‌کند. در این مطالعه، ابتدا با بررسی تاریخی فرهنگ سیاسی دو کشور و مقایسه آنها همانند محمود سریع‌القلم و پاره‌ای از متفکران ایرانی از جمله همایون کاتوزیان به این نتیجه می‌رسد که فرهنگ سیاسی در هر دو کشور ریشه در نظام آسیایی و سنت استبداد شرقی یا آسیایی دارد و عنوان می‌کند که «هزاران سال فرهنگ نظام خودکامگی شرقی در این دو کشور اثر عمیقی بر نگرش‌ها و باورهای مردم گذاشته است» (سیونگیو، ۱۳۷۷: ۱۸۳). او بر آن است که فرهنگ سیاسی سنتی به‌ویژه نگرش نخبگان حاکم و توده‌های مردم به نقش خود در سیاست و مشارکت و رقابت، هنوز مانعی بر سر راه توسعه نظام‌های سیاسی در این دو کشور است. حاصل بحث او این است که نظام آسیایی و خودکامگی شرقی با نظم مبتنی بر اقتدار، مرکزیت بوروکراتیک، سلسله‌مراتب سیاسی، مرجعیت دین دولتی، جنبه قدسی سیاست و سلطه ارزش‌های جماعتی مشخص می‌شد که در تاریخ کره و ایران و تاحدودی در جامعه معاصر این دو کشور تمام قدرت را در دست حکومت مرکزی متمرکز کردند. اگرچه در نهایت تأکید می‌کند که «واقعیت این است که هم در کره و هم در ایران فرایند دموکراتیک شدن پیشرفت‌های زیادی کرده است... البته این پیشرفت‌ها نباید مانع آن شود که شکنندگی پیروزی‌های به‌دست‌آمده و کندی فرایند توسعه سیاسی در نتیجه وجود فرهنگ سیاسی سنتی و عناصر اصلی آن مانند بدبینی، بی‌اعتمادی، فرصت‌طلبی و غیره، در هر دو کشور را نادیده بگیریم» (سیونگیو، ۱۳۷۷: ۱۹۷).

۳. مبانی نظری

۳-۱. فرهنگ سیاسی

با توجه به پیچیدگی و چندبعدی بودن مقوله دموکراسی، دیدگاه‌ها و تئوری‌های متفاوتی درباره پیدایش، تکامل، توسعه و نهادینه شدن دموکراسی مطرح شده است و هریک از این نظریه‌ها در چارچوب حوزه مطالعاتی خود، تبیین‌های متفاوتی نیز

ارائه کرده‌اند. گونه‌هایی از رویکردها در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، تبیین تحول و توسعه دموکراتیک را از دو چشم‌انداز «ساختاری» و «فرهنگی» مدنظر قرار داده‌اند. در رویکرد ساختاری پدیده دموکراسی به‌لحاظ ماهیت ساختارهای سیاسی، توسعه اقتصادی و نهادها و قوانین دموکراتیک نگریسته شده است. در واقع، وجود پارلمان، قوانین دموکراتیک، سطح اقتصادی توسعه‌یافته، ساختارهای تفکیک‌شده و تخصصی و... به‌عنوان پیش‌شرط‌هایی قلمداد می‌شوند که برای شکل‌گیری و نهادینه شدن دموکراسی ضرورت دارند. چشم‌انداز فرهنگی در مقابل، استدلال می‌کند که دموکراسی و نهادهای دموکراتیک، مستلزم ارزش‌ها و باورها و به‌طور کلی بسترهای فرهنگی دموکراتیک است و تا زمانی که زمینه و شرایط فرهنگی یک جامعه پتانسیل تغییر و تحول دموکراتیک را نداشته باشد، شکل‌گیری، تداوم، ثبات و کارایی دموکراسی امکان‌پذیر نخواهد بود. در این چارچوب، فرهنگ به‌مثابه سرشت توسعه سیاسی، علت ثبات و یا بی‌ثباتی نظام سیاسی دموکراتیک و کارایی سیاسی آن در نظر گرفته می‌شود. بنابراین در رهیافت ساختاری، توسعه ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و در رهیافت فرهنگی، توسعه فرهنگ سیاسی، ملاک و معیار تحلیل است.

فرضیه اصلی رهیافت فرهنگ سیاسی به مونتسکیو و ارسطو برمی‌گردد. آنها عنوان می‌کردند که نهادهای هر جامعه «فضیلت‌های» خاصی را که در میان شهروندان رایج است، منعکس می‌کنند. توکویل در مطالعه‌اش از دموکراسی اولیه امریکایی، به نتیجه مشابهی رسید: کارکرد نهادها در ایالات متحده، «روح مدنی» مردم این کشور را منعکس می‌کند. هرودوت و توسیدید این عقیده را قرن‌ها قبل در بحث‌شان از تفاوت‌های فرهنگی میان مردم ایران و یونان و میان مردم اسپارت و آتن معرفی کردند. آنها عنوان کردند که فضیلت‌های متفاوتی که این جوامع بر آن تأکید می‌کنند، برای متمایز کردن ویژگی‌های حکومت آنها مهم است. بنابراین، این بینش که نظام‌های سیاسی ارزش‌های رایج مردم آن کشور را منعکس می‌کنند، از زمان آغاز تحلیل سیاسی مورد تصدیق قرار گرفته است. توجه به این بینش، مجدداً در تبیین حاکمیت نازی‌ها در آلمان و ایماز ظاهر شد و ناظران متعدد به این نتیجه رسیدند که این فاجعه از این حقیقت نشئت می‌گیرد که وایمار، «دموکراسی بدون

دموکرات‌ها» بود. این ارتباط ادامه یافت تا به وسیله دانشمندان سیاسی مدرن مانند آلموند و وربا که فرهنگ سیاسی را در یک تحقیق تجربی معرفی کردند، مورد تصدیق قرار گرفت.

آلموند و وربا^۱ نخستین پیمایش تجربی تطبیقی درباره ارتباط نگرش‌های توده با تثبیت و عملکرد دموکراسی را آغاز کردند. آنها نتیجه گرفتند که ترکیب مناسب میان «جهت‌گیری‌های ذهنی» و «جهت‌گیری‌های مشارکتی» منشأ «فرهنگ مدنی» است که به شکوفایی دموکراسی‌ها کمک می‌کند. مطالعات تجربی تطبیقی بعدی بر اهمیت نگرش‌ها و ارزش‌های سطح فردی در نگهداشت نهادهای دموکراتیک در سطح نظام تأکید کردند (دیاموند، ۲۰۰۳: ۲۸).

لاری دیاموند^۲ در کتابش با عنوان «دموکراسی در حال توسعه: به سوی تحکیم» خاطرنشان می‌کند که «دموکراسی باید به‌عنوان پدیده‌ای تکاملی ملاحظه شود، زیرا نه در این زمان و نه در هیچ دوره‌ای دموکراسی در جهان مدرن دولت - ملت‌ها به‌گونه دموکراسی که در آن همه شهروندان تقریباً منابع سیاسی یکسانی را دارا بوده و حاکمیت به‌طور کامل یا تقریباً کامل نماینده همه شهروندان باشد، کامل نبوده است» (دیاموند، ۱۹۹۸: ۱۸).

دیاموند فرایندهای تحکیم دموکراسی در کشورهایی که پس از «موج سوم» دموکراتیزاسیون جهانی بالاتر از آستانه دموکراسی انتخاباتی قرار داشتند را آزمون کرد. توجه او به عوامل فرهنگی - سیاسی و جامعه مدنی متمرکز بود، اگرچه به ساختارهای اقتصادی و عملکرد اقتصادی نیز اشاره می‌کند. به این دلیل که دموکراسی «نیازمند مجموعه‌ای از ارزش‌های سیاسی و جهت‌گیری‌های شهروندان مانند تعادل، تساهل، مدنیت، اثربخشی، دانش و مشارکت است، او بر اهمیت فرهنگ سیاسی به‌عنوان عامل اصلی در تحکیم دموکراسی تأکید می‌کند» (دیاموند، ۱۹۹۸: ۱۶۱). دیاموند بر این باور است که دورنماهای موج چهارم دموکراتیزاسیون مبهم و تیره و تاریک هستند، زیرا تقریباً همه کشورهای که شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مناسبی برای دموکراتیک شدن داشته‌اند، پیش‌تر دموکراتیک

1. Almond and Verba

2. Diamond

شده‌اند. برای اکثر ۵۳ دولت غیرآزاد، دورنماهای دموکراتیزاسیون تاریک و نامیدکننده است، زیرا آنها یک یا چند خصوصیت از خصایص زیر را دارا هستند:

۱. آنها دارای اکثریت مسلمانان بوده و اغلب تحت فشار بنیادگرایی شدید اسلامی قرار دارند؛

۲. آنها دارای تقسیمات قومی عمیقی بدون وجود یک گروه قومی مسلط هستند؛

۳. آنها رژیم‌های نئوکمونستی یا پساکمونیستی با بقایای قوی اشاعه و یک حزب مسلط هستند (وانهانن، ۲۰۰۳: ۱۵).

هانتینگتون عامل ناکامی دموکراسی در جوامع مسلمان را عامل فرهنگ می‌داند. او می‌گوید منبع این ناکامی، حداقل در بخشی از طبیعت نامساعد اجتماع و فرهنگ اسلامی نسبت به مفاهیم لیبرال غرب نهفته است (هانتینگتون، ۱۹۹۶: ۱۴).

جان - اریک لان و سوانت ارسون^۱ فرضیه‌های متعددی درباره اثرات فرهنگی را به‌وسیله داده‌های کمی آزمون کرده و توانستند روابط معناداری را نشان دهند، اگرچه آنها درباره ادعاهای قدرتمند با توجه به پیامدهای کلان ارزش‌ها در ادبیات مردد بودند. آنها اعتقاد داشتند که «تحلیل فرهنگی به‌عنوان علیت فرهنگی، حداقل در ارتباط با برون‌دادهای کلان، در هیچ یافته مشخصی که به‌وسیله شواهد تجربی قوی حمایت شده باشد به‌دست نیامده است» (هانتینگتون، ۱۹۹۶: ۳۰۲-۲۶۰). تقریباً همه این مطالعات برآنند که تمایلات توده در نگرش‌های سطح فردی و جهت‌گیری‌های ارزشی برای شکل‌گیری دموکراسی در سطح نظام مهم هستند. این فرض پایه استدلال زیربنایی تحقیق درباره فرهنگ سیاسی است. می‌توان خاطرنشان کرد که امروزه تحقیق درباره فرهنگ سیاسی در سه رهیافت عمده قرار می‌گیرد که طرفداران هر رهیافت بر نوع متفاوتی از ارزش‌های توده به‌عنوان مهم‌ترین عامل در تقویت دموکراسی تأکید می‌کنند، رهیافت مشروعیت (یا رهیافت حمایت از نظام^۲)، رهیافت اجتماع‌گرایان (یا رهیافت سرمایه اجتماعی^۳) و رهیافت توسعه انسانی^۱ (یا

1. Ersson

2. System-support

3. Social Capital

رہیافت رهایی بخش) (اینگلہارت و ولزل، ۲۰۰۹: ۵۷۲).

دیوید ایستون در اثر بسیار مهمش عنوان کرد کہ همه نظام‌های سیاسی بہ مشروعیت نیاز دارند و زمانی آن را بہ دست می‌آورند کہ مردمشان از نهادہای خاص نظام و خود نظام بہ عنوان یک کل، حمایت کنند. بر این اساس، ہواداران رھیافت مشروعیت عنوان می‌کنند کہ حمایت تودہ از دموکراسی بہ عنوان یک نظام حکومتی و اعتماد تودہ بہ نهادہای دولتی، دموکراسی‌ها را با مشروعیتی تجهیز می‌کند کہ برای عملکرد مؤثر بہ آن نیازمندند (سلیگسون، ۲۰۰۲: ۱۷۶).

طرفداران این رھیافت، دموکراسی را بہ عنوان مجموعہ محدودی از مکانیسم‌های نهادی کہ سیاست رسمی را نظم می‌دهد، ملاحظہ می‌کنند؛ عملکرد نهادہای دموکراتیک تنها با مسامحہ بہ زندگی روزانہ مردم مرتبط است و بہ افرادی با ویژگی‌هایی مانند تساہل و اعتماد نیازی ندارد. این ویژگی‌ها اثر مستقیمی بر نهادہای سیاسی کہ بر فراز جوامع هستند، ندارند کہ این موضوع پیش‌نیازهای ثبات نهادی را نسبتاً بی‌ارزش می‌سازد. دموکراسی بہ شهروندان احتیاج چندانی ندارد، کافی است کہ اکثریت بہ میزان رضایت‌بخشی بہ این نهادہا اعتماد داشته و دموکراسی را بہ سایر نظام‌های حکومتی جایگزین ترجیح دهند. دو رھیافت دیگر (رھیافت اجتماع‌گرایان و توسعہ انسانی) از سنت مکتب فرهنگ مدنی پیروی می‌کنند و عنوان می‌کنند کہ دموکراسی بیش از مجموعہ‌ای از مکانیسم‌های نهادی است کہ سیاست رسمی را نظم می‌بخشد. بر این بنیان، دموکراسی در دیدگاہ آلکسی دوتوکویل بہ عنوان نظام حکومتی قلمداد می‌شود کہ اصول آن در میان مردم عادی جامعہ عملی می‌شود، شهروندانی کہ ہنجارهای دموکراتیک را در زندگی روزانہ‌شان تجربہ کردہ و بہ آن عمل می‌کنند. در نتیجہ، کارآمدی دموکراسی بہ اموری بیش از داشتن اعتماد بہ نهادہا و ترجیح دموکراسی بہ نظام‌های حکومتی دیگر نیازمند است، یعنی بہ مجموعہ گسترده‌ای از ارزش‌های شهروندی نیاز دارد. رھیافت اجتماع‌گرایان بر ارزش‌هایی کہ شهروندان را بہ زندگی عمومی روزانہ پیوند دادہ و پیوندہای اجتماعی و وفاداریشان بہ اجتماع را تقویت می‌کند، تأکید دارد (بل، ۱۹۹۳: ۸۲). براساس نظر پوتنام چنین جهت‌گیری‌های اجتماعی، سرمایہ اجتماعی را ایجاد می‌کند و در فعالیت‌های مردم در

انجمن‌های داوطلبانه و در اعتمادشان به همشهری‌ها منعکس می‌شود. بر این اساس، اجتماع‌گرایان و نظریه‌پردازان سرمایه اجتماعی بر فعالیت داوطلبانه و اعتماد بین‌فردی به‌عنوان زمینه عمومی که دموکراسی‌ها در آن شکوفا می‌شوند، تأکید دارند. مکتب دیگر اجتماع‌گرایان بر سازگاری شهروندان با قانون و وفاداری به قواعد مناسب با آنچه آنها «درستکاری مدنی» یا «قابلیت اعتماد» می‌نامند، به‌عنوان منابع اخلاقی که دموکراسی را حفظ کرده و آن را تقویت می‌کند، تأکید می‌کنند (روتشن، ۲۰۰۰: ۴۸۲).

رهیافت توسعه انسانی با رهیافت اجتماع‌گرایان در این عقیده مشترک است که ارزش‌های مدنی، بیش از صرف جهت‌گیری‌های خاص در راستای تقویت نظام سیاسی و نهادهای آن برای دموکراسی مهم هستند. تئوری توسعه انسانی، نظریه شرایط اجتماعی است که انتخاب‌های انسانی را محدود کرده یا وسعت می‌بخشد. دموکراسی یکی از این شرایط کلیدی است (اینگلهارت و کریستین ولزل، ۲۰۰۹: ۵۷۵). دموکراسی آزادی‌های سیاسی و مدنی را که ضمانت‌های قانونی برای انجام انتخاب‌های آزاد در فعالیت‌های عمومی و خصوصی مردم فراهم می‌کند نهادینه می‌کند و از این‌رو که انتخاب انسانی در قلب دموکراسی جای دارد، ارزش‌های مدنی که فعالیت دموکراسی را مؤثر می‌سازند، آنهایی هستند که بر انتخاب انسانی که آن را ارزش‌های ابراز وجود می‌نامند، تأکید می‌کنند. بر این اساس، همه اشکال ارزش‌های عمومی و سرمایه اجتماعی به‌طور یکسانی برای دموکراسی مهم نیستند، بلکه فراتر از همه اینها، ارزش‌هایی قرار دارند که به‌وسیله مطالبات مردم برای انتخاب و آزادی انسانی تحریک می‌شوند. ارزش‌های ابراز وجود این بعد را می‌سازند. اعتماد بین‌فردی، اطاعت هنجاری و فعالیت در انجمن‌ها، قطعاً ارزش‌های عمومی و سرمایه اجتماعی را منعکس می‌کنند، اما آنها لزوماً ارزش‌های رهاينده و اشکال سرمایه اجتماعی که به‌وسیله این ارزش‌ها تحریک می‌شوند را منعکس نمی‌کنند. ارزش‌های عامه می‌توانند اقتدارگرا یا بیگانه‌سستیز باشند به این دلیل که نسبتاً بیش از اشکال «برون‌گروهي» سرمایه اجتماعی موجب تکوین اشکال «درون‌گروهي» می‌شوند که به‌شکل شبکه‌های درون‌نگر^۱ وجود دارند و بیش از آنکه افراد را رهایی بخشد، آنها را به تحمیل فشار گروهی مجبور می‌کنند. از

دیدگاه تئوری توسعه انسانی، این اشکال ارزش‌های اجتماعی و سرمایه اجتماعی به نفع دموکراسی عمل نمی‌کنند، تنها ارزش‌های رهاپنده و اشکال برون‌گروھی سرمایه اجتماعی که آنها را برمی‌انگیزند، چنین کاری را انجام می‌دهند.

رونالد اینگلهارت^۱ از جمله اندیشمندانی است که در چارچوب رهیافت توسعه انسانی به فرهنگ سیاسی نگریسته و مطالعات متعددی را در این‌باره انجام داده است. به جرئت می‌توان عنوان کرد که یکی از بدیع‌ترین و جدیدترین تئوری‌ها درباره فرهنگ سیاسی در سال‌های اخیر توسط وی و همکارانش تدوین شده است که عمده تأکید این نوشتار در بررسی و به‌ویژه مفهوم‌بندی فرهنگ سیاسی بر این ترمبنتی است.

تر اینگلهارت و ولزل شکل دگرگون‌شده‌ای از تئوری نوسازی است که رشد انتخاب انسانی را به‌عنوان موضوع زیربنایی توسعه اجتماعی - اقتصادی، رشد ارزش‌های ابراز وجود و تقویت نهادهای دموکراتیک ملاحظه می‌کند. آنها خاطر نشان می‌کنند که «ما با سن و آناند موافقیم که خاطر نشان کردند که گسترش انتخاب انسانی، ذات توسعه اجتماعی است. اما مفهوم سن از توسعه انسانی را به حیطه فرهنگ که پیوستگی ضروری میان توسعه اقتصادی و آزادی دموکراتیک را ایجاد می‌کند، گسترش دادیم» (اینگلهارت، ولزل، ۱۳۸۹: ۳۴۵).

آنها درباره اثرات توسعه خاطر نشان می‌کنند که «اثر توسعه اجتماعی - اقتصادی بر تغییر فرهنگی در دو مرحله عمل می‌کند. صنعتی شدن نخستین فرایند عمده تغییر فرهنگی را رشد می‌دهد و بوروکراتیک شدن و سکولاریسم را به‌همراه آورد. ظهور جامعه فراصنعتی فرایند عمده دوم تغییر فرهنگی را شکل می‌دهد: به‌جای عقلانیت، تمرکزگرایی و بوروکراتیک شدن، روند جدید در راستای افزایش تأکید بر خودمختاری فردی و ارزش‌های ابراز وجود است. هر دو مرحله تغییر فرهنگی جهت‌گیری‌های اقتداری مردم را البته به شیوه‌های متفاوتی مجدداً شکل می‌دهند» (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۲۱). مرحله صنعتی نوسازی، موجب سکولار شدن اقتدار می‌شود؛ درحالی‌که ظهور جامعه فراصنعتی موج دیگری از تغییر فرهنگی را به‌همراه می‌آورد، البته این موج در جهت متفاوتی حرکت خود را آغاز می‌کند. در ایالات متحده، کانادا، اروپای غربی و بخش درحال‌رشد آسیای شرقی،

اکثریت نیروی کار دیگر در کارخانه کار نمی‌کنند. به‌جای زندگی در محیطی مکانیکی، امروزه اکثر مردم ساعت‌های تولیدیشان را با مردم، نمادها و اطلاعات می‌گذرانند. تلاش‌های انسانی بر تولید اشیاء مادی متمرکز نیست، بلکه بر ارتباط با سایر انسان‌ها و پردازش اطلاعات متمرکز بوده و تولیدات اصلی، نوآوری، دانش و عقاید هستند. خلاقیت انسانی به مهم‌ترین عامل تولیدی تبدیل می‌شود (اینگلهارت، ولزل، ۲۰۰۳: ۶۵).

دگرگونی از ارزش‌های صنعتی به فراصنعتی، تعدادی از نهادهای کلیدی جامعه صنعتی را تضعیف می‌کند. در قلمرو سیاسی، رشد ارزش‌های فراصنعتی، کاهش احترام به اقتدار و رشد تأکید بر مشارکت و ابراز وجود را به‌همراه می‌آورد. این روندها در جوامع اقتدارگرا منشأ دموکراسی، و در جوامع نسبتاً دموکراتیک منشأ چالش نخبگان، شکل مستقیم و موضوع محوری دموکراسی هستند.

جدول شماره (۱). فرایند توسعه انسانی

توسعه انسانی			
بعد نهادی	بعد فرهنگی	بعد اجتماعی - اقتصادی	
دموکراتیک شدن	تغییر ارزشی	نوسازی	فرایندهای در حال پیشرفت توسعه انسانی
آزادی‌های مدنی و سیاسی	ارزش‌های ابراز وجود	منابع اجتماعی - اقتصادی	عناصر توسعه انسانی
افزایش اختیارات افراد برای عمل مطابق انتخابشان	افزایش تقدم افراد به عمل مطابق انتخاب‌هایشان	افزایش امکانات افراد برای عمل مطابق انتخاب‌هایشان	تأثیرات توسعه انسانی
گسترش انتخاب انسانی (جامعه انسان‌گرایانه‌تر)			موضوع زیربنایی

منبع: اینگلهارت، ولزل، ۱۳۸۹: ۳۸)

«ارزش‌های ره‌اینده ابراز وجود برای آزادی فردی بر نظم جمعی، تنوع انسانی بر سازگاری گروهی و خودمختاری مدنی بر اقتدار دولتی اولویت می‌یابند. اشکال برون‌گروهی سرمایه اجتماعی به وسیله ارزش‌های ره‌اینده برانگیخته می‌شوند. آنها وابستگی مردم به گروه‌های درون‌نگر را کاهش داده و هم‌زمان آنها را در شبکه‌های درهم‌تنیده‌تر، البته با تنوع بیشتر کنش متقابل انسانی یکپارچه می‌کنند. ارزش‌های ابراز وجود دربردارنده تأکید فرامادی‌گرایانه بر آزادی فردی و سیاسی، فعالیت‌های معترضانة شهروندان، تساهل نسبت به آزادی دیگران و تأکید بر رفاه ذهنی هستند که در رضایت از زندگی منعکس می‌شود» (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۲۸۵).

آنها عنوان می‌کنند که در جامعه فراصنعتی تأکید از رأی، به اشکال خودانگیخته‌تر، خاص‌تر و به‌چالش‌کشنده‌نخبگان کنش مدنی در حال دگرگونی است. اشکال جدید ابراز وجود سیاسی، مرزهای سیاست را از قلمرو محدود مبارزات انتخاباتی نخبگان به اشکال بسیار مستقلانه ابراز وجود عمومی گسترش می‌دهند. نوع دموکراسی نمایندگی سنتی نخبه‌محور به نوع دموکراسی مردم‌محور تبدیل می‌شود (کاین و همکاران، ۲۰۰۳: ۱۳۸).

بر این اساس و با توجه به نظریه اینگلهارت و ولزل، نوع فرهنگ سیاسی مناسب دموکراسی رسمی و به‌ویژه دموکراسی کارآمد، دربردارنده مقوله‌های سندروم توسعه انسانی یا ارزش‌های رهاینده است. مقوله‌های شاخص ارزش‌های رهاینده شامل ارزش‌های فرامادی‌گرایی، برابری جنسیتی، شاخص استقلال و تساهل نسبت به دیگران است. بر این اساس افراد دارای نوع دموکراتیک فرهنگ سیاسی از ارزش‌های فرامادی برخوردار بوده، نگرش مثبتی نسبت به برابری جنسیتی داشته، بر ویژگی‌های استقلال و خودمختاری فردی تأکید نموده و نسبت به سایرین به شیوه‌ای متساهلانه می‌نگرند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۹: ۱۳۲).

اینگلهارت و ولزل براساس ارزش‌های رهاینده سه سطح از تأکید را تفکیک می‌کنند: «در سطوح پایین ارزش رهاینده، افراد تمایل دارند تا دموکراسی را به‌عنوان عامل رونق اقتصادی، مساعده دولت به بیکاران، تنبیه مجرمان و سایر عقاید ابزاری ملاحظه کنند. افراد دارای تأکید در حال رشد بر ارزش‌های رهاینده، دموکراسی را به‌معنای انتخاب رهبران در انتخابات آزاد، حقوق مدنی حامی آزادی، حقوق برابر زنان و توانایی تغییر قوانین توسط مردم تعبیر می‌کنند. هر گام اضافی بر پله توسعه ارزش‌های رهاینده، فهم مردم را بر ویژگی لیبرال‌تر مبتنی ساخته و آنها را به تأکید بر آزادی‌هایی که عامه مردم را قدرتمند می‌سازد، رهنمون می‌کند» (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۹: ۱۳۵).

بر این اساس، شاخص فرهنگ سیاسی نوشتار حاضر بر مبنای مقوله‌های ارزش‌های رهاینده شکل گرفته است، اگرچه تفاوت‌های جزئی نیز در این میان وجود دارد. به‌عنوان نمونه بخشی از داده‌های موجود در پیمایش ارزش‌های جهانی در رابطه با تساهل، بر تساهل نسبت به همجنس‌بازان تأکید دارد و این موضوع هنوز در میان جوامع جهان سوم و کشورهای اسلامی جایی ندارد و عمدتاً داده‌های

ناقص فراوانی وجود دارد. مقوله شناخت و نگرش به دموکراسی به‌عنوان متغیرهایی که اتفاقاً در مطالعات اولیه اینگلهارت و همکاران برای ساخت شاخص ارزش‌های ابراز وجود به‌کار رفته است، مورد استفاده قرار گرفت.

جدول شماره (۲). سازه فرهنگ سیاسی و متغیرهای آن

ترجیح اظهار نظر و مشارکت در حاکمیت بر نظم و ثبات آمرانه	ارزش‌های فرامادی‌گرایی Post materialism Values	فرهنگ سیاسی دموکراتیک (ارزش‌های رهاينده) Self-Expression Values
ترجیح آزادی بیان بر نظم و ثبات آمرانه		
ترجیح دخالت و مشارکت مردم در امور محلی بر مبارزه و مقابله شدید با جرائم	استقلال Independence	
تأکید بر مستقل بودن		
تأکید بر پشتکار و کوشا بودن		
عدم تأکید بر مطیع و فرمانبردار بودن		
عدم تأکید بر ایمان مذهبی	نگرش به برابری جنسیتی Gender Equality	
مخالفت با در اولویت قرار گرفتن مردها نسبت به زنان در هنگام مواجهه با بیکاری		
مخالفت با اینکه مردان رهبران سیاسی بهتری هستند		
مخالفت با اینکه تحصیلات برای پسران مهم‌تر است		
مخالفت با اینکه مردان نسبت به زنان مدیران تجاری بهتری هستند	نگرش به دموکراسی Attitude to democracy	
مخالفت با گویه داشتن رهبر قدرتمند		
مخالفت با گویه داشتن حکومت نظامی		
موافقت با داشتن یک رژیم سیاسی دموکراتیک		
اهمیت دموکراسی نزد فرد		

چهار بعد ارزش‌ها در مجموع شاخصی را می‌سازند که در نوشتار حاضر مطابق با نظر اینگلهارت و همکاران (۱۳۸۹: ۲۰۰۹) از آن به‌عنوان ارزش‌های ابراز وجود، رهاينده یا فرهنگ سیاسی دموکراتیک یاد می‌شود.

۲-۳. اسلام، ارزش‌های رهاينده و دموکراسی

جهان اسلام در سال‌های اخیر پیشرفتی نسبی به‌سمت آزادسازی سیاسی داشته است. اگرچه این پیشرفت در مسیر گذار با مسائل و چالش‌هایی مواجه بوده است و بسیاری از تجربیات ایجاد دموکراسی که تقریباً یک دهه پیش شروع شدند، تغییر مسیر داده و یا متوقف شده‌اند. از این منظر در اندیشه‌های متفکران دموکراسی، بحث درباره ارتباط اسلام و دموکراسی به‌عنوان بحثی مهم و چالش‌برانگیز مطرح شده است. متفکران غربی و اسلامی هر یک به‌گونه‌ای درصدد تبیین ارتباط اسلام به‌عنوان عامل مبین ارزش‌ها و نگرش‌ها و دموکراسی برآمده‌اند. دین به‌عنوان مبنایی که نشانه‌های فرهنگی، ارزشی و

باوری از خود بروز داده و در برهه‌هایی به‌واسطه این نشانه‌ها موجب تغییرات نهادی مانند دموکراسی شده است همواره در نظریه‌های علوم اجتماعی و سیاسی مطرح بوده است. در بسیاری از متون جامعه‌شناختی، بررسی نحوه تأثیر و تأثر دین و فرهنگ و آثار آن بر سایر نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همواره مورد بحث و تحقیق بوده است. بسیاری از نظریه‌پردازان از دورکیم، وبر تا تافلر و دانیل بل بر این باورند که تغییرات فرهنگی و دینی می‌توانند عامل تغییرات نهادی فراگیر باشند. به‌عنوان نمونه، ماکس وبر در «اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری» بر آنست که با ظهور اندیشه‌ها و آموزه‌های پروتستانی در درون مسیحیت کاتولیک، به‌تدریج خلیقات و برداشت انسان مؤمن مسیحی دگرگون شده و در کنار مجموعه‌ای از دلایل، قناعت در مصرف و تلاش برای تولید و تولیدگری از عوامل مهم رشد سرمایه‌داری غرب به‌شمار می‌رود. به‌نظر وی در رشد جوامع اروپایی تا مرحله سرمایه‌داری، روحیه و اخلاق پروتستانی، به‌ویژه سخت‌کوشی نقش مهمی ایفا کرده و قناعت در مصرف و نه تولید منجر به پس‌انداز و زمینه مساعد انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری‌های پی‌درپی شد. از این‌رو سرمایه‌داری زمانی توسعه یافت که اخلاق پروتستانی از نوع فرقه کالونی، بخش بزرگی از مردم را برای کار در دنیای سکولار دعوت کرد. بسیاری از اندیشمندان دیگر نیز بر اندیشه‌های وبر صحنه گذاشته و با تأکید بر دین به‌عنوان عاملی تسهیل‌گر یا مانع، مسیر وبر در نگاه به نقش دین در ایجاد تغییرات نهادی را دنبال کرده‌اند.

علاوه بر این و به‌طور خاص در رابطه با دین به‌ویژه دین اسلام و تغییر نهادی یعنی دموکراسی نیز نظریه‌های مختلفی ارائه شده است که پاره‌ای از آنها اسلام را به‌عنوان مانع و برخی دیگر آن را عامل مبین معرفی کرده‌اند. آرنلد لیپهارت (۲۰۰۰) در الگوی دموکراسی خود ۳۶ کشور را فهرست می‌کند که در طول ۲۰ سال گذشته به‌سوی دموکراسی ثابت گام نهاده‌اند. در میان آنها تنها ۵ کشور در آسیا و آفریقا قرار دارند (بوتسوانا، هند، اسرائیل، ژاپن، و جزیره موریس)، اما هیچ‌کدام از آنها دارای اکثریت مسلمان نیستند؛ هرچند هند دارای بیش از ۱۰۰ میلیون مسلمان است. ساموئل هانتینگتون، تجربه غرب در پرتو سکولاریسم و جدایی دین از دولت را تفسیر کرده و نتیجه می‌گیرد که دموکراسی در شکاف بین این دو روییده است. سپس به ادیان دیگر از جمله اسلام، کنفوسیوس و تلقی ارتدوکس از دین نگریسته و

مدعی می‌شود که امکان رویش دموکراسی لیبرال در آن کشورها وجود ندارد و آنها برای نیل به دموکراسی باید مقدمات فرهنگی دموکراسی لیبرال را تحصیل کنند. به بیانی دیگر، هانتینگتون عامل ناکامی دموکراسی در جوامع مسلمان را فرهنگ می‌داند. او می‌گوید منبع این ناکامی، حداقل در بخشی از طبیعت نامساعد اجتماع و فرهنگ اسلامی نسبت به مفاهیم لیبرال غرب نهفته است (هانتینگتون، ۱۹۹۶: ۱۱۴).

لاری دیاموند در کتابش با عنوان «دموکراسی در حال توسعه: به سوی تحکیم» عنوان می‌کند که «دموکراسی باید به عنوان پدیده‌ای تکاملی ملاحظه شود، زیرا نه در این زمان و نه در هیچ دوره‌ای دموکراسی در جهان مدرن دولت ملت‌ها به گونه دموکراسی که در آن همه شهروندان تقریباً منابع سیاسی یکسانی را دارا بوده و حاکمیت به طور کامل یا تقریباً کامل نماینده همه شهروندان باشد، کامل نبوده است» (دیاموند، ۱۹۹۹: ۱۸). دیاموند فرایندهای تحکیم دموکراتیک را در کشورهایی که پس از «موج سوم» دموکراتیزاسیون جهانی بالاتر از آستانه دموکراسی انتخاباتی قرار داشتند، آزمون کرد. توجه او به عوامل فرهنگی و سیاسی و جامعه مدنی متمرکز بود. البته او به ساختارهای اقتصادی و عملکرد اقتصادی نیز اشاره دارد. رشد اقتصادی مداوم و کاهش نابرابری‌های اقتصادی مانند اصلاحات ارضی، به ویژه در امریکای لاتین از تحکیم دموکراسی حمایت می‌کند (دیاموند، ۱۹۹۹: ۷۸-۸۸). به این دلیل که دموکراسی «نیازمند مجموعه‌ای از ارزش‌های سیاسی و جهت‌گیری‌های شهروندان مانند تعادل، تساهل، مدنیت، اثربخشی، دانش و مشارکت است او بر اهمیت فرهنگ سیاسی به عنوان عامل اصلی تحکیم دموکراسی تأکید می‌کند» (دیاموند، ۱۹۹۹: ۱۶۱). دیاموند بر این باور است که دورنماهای موج چهارم دموکراتیزاسیون مبهم و تیره‌وتار هستند، به این دلیل که تقریباً همه کشورهایی که شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مناسبی برای دموکراتیک شدن داشته‌اند، پیش‌تر دموکراتیک شده‌اند. برای اکثر ۵۳ دولت غیرآزاد، دورنماهای دموکراتیزاسیون تاریک و ناامیدکننده است، زیرا آنها یک یا چند ویژگی از ویژگی‌های زیر را دارا هستند:

۱. آنها دارای اکثریت مسلمان بوده و اغلب تحت فشار بنیادگرایی شدید اسلامی قرار دارند؛
۲. آنها دارای تقسیمات قومی عمیقی بدون وجود یک گروه قومی مسلط هستند؛
۳. آنها رژیم‌های نئوکمونستی یا پساکمونیستی با بقایای قوی اشاعه و یک

حزب مسلط هستند (دیاموند، ۱۹۹۹: ۲۶۱).

در دیدگاه مقابل کسانی که به تقابل اسلام و دموکراسی لیبرال با پرچسب غربی اذعان دارند، برآنند که دموکراسی مطلوب جوامع اسلامی، مردم‌سالاری دینی است نه دموکراسی لیبرال. آنها با طرح تفاوت‌های نگرش مسلمانان و غربیان اعلام می‌کنند که مسیر جوامع غربی و اسلامی در گذار به دموکراسی و نوع ایده‌آل دموکراسی دو طرف نیز یکسان نیست. از این منظر، همچنان‌که در دموکراسی لیبرال یا دموکراسی سوسیال واژگان لیبرال و سوسیال در الحاق به دموکراسی توصیف نوع آن دموکراسی‌ها را به‌عهده گرفته‌اند، دین نیز به‌عنوان وصف مردم‌سالاری به‌کار رفته است. معتقدان به مردم‌سالاری دینی از سازگاری دین و دموکراسی سخن می‌رانند. در این دیدگاه گفته می‌شود که بنیادهای دموکراتیک مندرج در جوهره دین است و دلیلی ندارد که انواع خاصی از دموکراسی که در جوامع مختلف وجود دارد به‌عنوان ملاک تام و تمام دموکراسی قلمداد شود. در این دیدگاه دموکراسی در هر جامعه‌ای با توجه به تعریفی که از انسان ارائه می‌دهد عینیت می‌یابد. مثلاً در جامعه غربی لیبرال براساس تعریف لیبرالیسم از انسان تک‌ساحتی و در دیدگاه اسلامی نیز با توجه به تعریف ویژه‌ای که از انسان دارد، نیازهای او متناسب با این تعریف است. در این زمینه، علامه طباطبایی، ضمن پذیرش مشترکاتی میان اسلام و دموکراسی غربی و احکام ثابت و متغیر آن دو، به فاصله فراوان این دو مقوله نیز تصریح داشته، به‌ویژه اینکه، منشأ قانون در جوامع اسلامی قوانین الهی است که مطابق صلاح واقعی اسلام و مسلمین و حق است (طباطبایی، ۱۳۶۹: ۱۸۲-۱۸۱). علامه مطهری نیز دموکراسی را به دو نوع غربی و اسلامی تقسیم می‌کند، در دموکراسی غربی، تمایلات و خواست‌های طبیعی اصل است و در دموکراسی اسلامی، فطرت انسان. در اسلام دموکراسی وجود دارد به این معنا که محتوای آن اسلامی باشد (مطهری، ۱۳۴۹: ۳۸۶). فرض بنیانی این متفکران در مورد دموکراسی و تلفیق آن با دین بر نقش دموکراسی در مقبولیت اجتماعی نظام سیاسی استوار است، مردم تنها می‌توانند در تأیید و پذیرش حکومت نقش داشته باشند نه در مشروعیت آن. زیرا حکومت مشروعیت خود را از یک منبع الهی و دین می‌گیرد و مردم نمی‌توانند در نفی آن دخالتی داشته باشند. معتقدان به جمهوری اسلامی یا دموکراسی دینی بر مقبولیت حکومت به طریق دموکراتیک تأکید دارند. معنای بیان فوق این است

که هر نوع حکومتی با هر مشروعیتی بدون پذیرش، مقبولیت و حمایت مردم نمی‌تواند دوام داشته باشد. به عبارتی، دموکراسی، هاله‌ای از مقبولیت برای نظام سیاسی ایجاد می‌کند و می‌تواند به‌عنوان ابزار توجیه و مقبولیت قلمداد شود.

۴. روش‌شناسی

۴-۱. داده‌ها

داده‌هایی که در مطالعه حاضر تجزیه و تحلیل شده‌اند از پایگاه داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها (WVS^۱) اخذ شده‌اند. داده‌های مربوط به سیزده کشور از موج پنجم (سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸) از این پایگاه اخذ شده است که در مجموع ۲۱/۳۵۸ پرسش‌نامه را شامل می‌شود. در میان این کشورها نه کشور از کشورهای مسلمان هستند. کشورهای انتخاب‌شده برحسب در دسترس بودن داده‌های ضروری برای سنجش معرفت‌های تعریف‌شده در مدل نظری تدوین شده (شکل شماره ۱) انتخاب شده‌اند. به عبارت دیگر کشورهای مسلمانی که در آنها پیمایش به انجام رسیده و پرسش‌های مربوط به ارزش‌های رهاینده از پاسخ‌گویان پرسیده شده است در تحلیل نتایج مشارکت داده شده‌اند. همچنین به‌منظور مقایسه سطح این ارزش‌ها با کشورهای که به‌لحاظ ارزش‌های رهاینده در سطح بالا یا متوسط بوده‌اند چهار کشور انتخاب شدند. این کشورها شامل نروژ، ژاپن، استرالیا و بلغارستان می‌شوند. کمترین تعداد پرسش‌نامه تحلیل‌شده مربوط به بلغارستان (با ۱۰۰۱ نمونه) و بیشترین پرسش‌نامه تحلیل‌شده مربوط به مصر (با ۳۰۵۱ نمونه) بوده است. در جدول شماره (۳) اطلاعات جزئی‌تری از توزیع نمونه‌های تحلیل‌شده به تفکیک متغیرهای کلیدی شامل کشور، سال انجام مطالعه، حجم نمونه، جنس پاسخ‌گو، سطح تحصیلات، وضعیت تأهل، وضعیت اشتغال و میانگین سنی نمونه‌های مورد مطالعه گزارش شده است.

نمونه‌های مورد مطالعه در اغلب کشورها به‌لحاظ توزیع جنسی یک توزیع تقریباً یکنواخت را نشان می‌دهد، به‌استثنای مصر که در آن اندکی بیش از ۶۰ درصد از پاسخ‌گویان را زنان تشکیل داده‌اند. به‌لحاظ سطح تحصیلات اکثریت پاسخ‌گویان

در کشورهای استرالیا و نروژ دارای تحصیلات بالا و در کشورهای عراق، اردن، مالی، مراکش، ترکیه و مصر دارای تحصیلات پایین بوده‌اند. در سایر کشورها نیز اکثریت پاسخ‌گویان با سطح تحصیلات متوسط در نمونه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. به‌لحاظ وضعیت تأهل تنها در اندونزی نسبت مجردین به متأهلین بیشتر بوده است. به‌لحاظ وضعیت اشتغال نیز کشورهایی که دارای بالاترین نسبت پاسخ‌گویان با شاغلان تمام‌وقت بوده‌اند شامل استرالیا، بلغارستان، ژاپن، مالزی، مراکش، نروژ و مصر می‌شوند. بیشترین نسبت زنان خانه‌دار در بین پاسخ‌گویان نیز در کشورهای مصر، عراق، ترکیه و مالی مشاهده می‌شوند. بالاترین میانگین سنی پاسخ‌گویان به ترتیب مربوط به کشورهای استرالیا، ژاپن و بلغارستان بوده و پایین‌ترین میانگین سنی نیز در کشورهای مالزی و ایران مشاهده می‌شود.

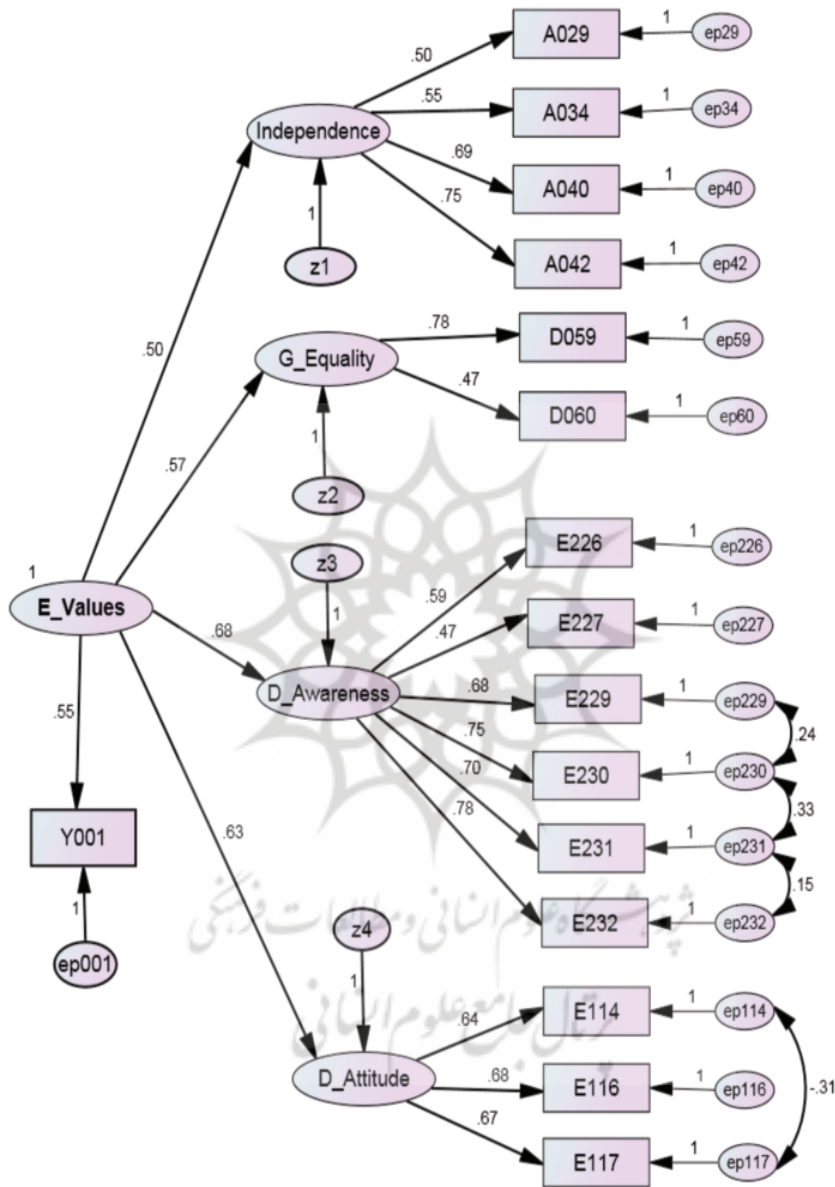
۲-۴. مدل اندازه‌گیری ارزش‌های رهاینده

مدل تدوین‌شده برای سنجش سازه اصلی پژوهش، یک مدل عاملی تأییدی مرتبه دوم است که در آن سازه‌های استقلال، برابری جنسیتی، آگاهی از خصایص دموکراسی، نگرش به دموکراسی و ارزش‌های فرامادی گرایانه (سازه‌های مرتبه اول) خود تابعی از سازه زیربنایی تر ارزش‌های رهاینده (سازه مرتبه دوم) تعریف شده‌اند. مدل تدوین‌شده دارای مبنای نظری است که در قسمت‌های قبل تشریح شده است. در مجموع از شانزده معرف برای سنجش سازه‌های مرتبه اول و سازه مرتبه دوم استفاده شده است. با توجه به اینکه داده‌های مورد نیاز برای سنجش ارزش‌های فرامادی گرایانه در دسترس نبوده است از نمرات محاسبه‌شده توسط اینگلهارت برای این متغیر^(۱) (اینگلهارت، ۱۳۸۹: ۱۶۵) استفاده شده است و بنابراین سازه ذکرشده در عمل به‌عنوان یک معرف در مدل قرار گرفته است (Y001). همبسته شدن برخی از خطاهای اندازه‌گیری در مدل تدوین‌شده به‌سبب بهره‌گیری از شاخص‌های اصلاح^۱ برای بهبود شاخص‌های نیکویی برازش به‌منظور ارزیابی کلیت مدل بوده است. کدگذاری متغیرها بر مبنای کدهای اختصاص داده‌شده در فایل داده‌های مربوط به موج پنجم توسط پایگاه داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها انجام شده است^(۲).

جدول شماره (۳). توصیف نمونه‌های مورد مطالعه برحسب متغیرهای سال انجام مطالعه، حجم نمونه، جنس پاسخ‌گویان، سطح تحصیلات، وضعیت تاهل، وضعیت شغلی و میانگین سنی به تفکیک کشورهای مورد مطالعه (درصد معتبر)

کشور	موج پنجم		جنس پاسخگو		سطح تحصیلات			وضعیت تاهل				وضعیت اشتغال						میانگین سنی		
	سال	حجم نمونه	مرد	زن	پایین	متوسط	بالا	متاهل	مجرد	سایر	تمام وقت	پاره وقت	فرما خویش	بازنشسته	خانه دار	دانش آموز / دانشجو	غیر شاغل		سایر	
استرالیا	۲۰۰۵	۱۳۳۱	۴۴/۶	۵۵/۴	۱۵/۳	۳۹/۵	۵۵/۲	۵۹/۷	۱۶/۱	۳۲/۲	۳۷/۰	۱۴/۵	۱۰/۳	۳۷/۲	۶/۷	۱/۳	۲/۷	۰/۴	۵۰/۴۵	
بلغارستان	۲۰۰۶	۱۰۰۱	۴۵/۸	۵۴/۲	۳۴/۱	۵۳/۴	۳۲/۵	۶۴/۱	۱۲/۸	۳۲/۱	۳۹/۳	۳/۶	۱/۲	۳۷/۱	۳/۰	۳/۸	۱۲/۰	۰/۱	۴۷/۳۶	
آلبانی	۲۰۰۶	۲۰۱۵	۵۲/۳	۴۷/۷	۲۰/۲	۴۶/۰	۳۳/۷	۱۹/۸	۳۳/۷	۵۱/۸	۳۰/۹	۱۱/۵	۱۶/۸	۲/۵	۱۵/۶	۱۵/۴	۷/۱	۰/۱	۳۶/۸۰	
ایران	۲۰۰۷	۲۶۶۷	۵۰/۱	۴۹/۹	۳۷/۶	۳۸/۳	۳۴/۲	۶۰/۵	۳۴/۴	۵/۱	۱۸/۱	۶/۳	۱۶/۰	۴/۰	۲۸/۶	۸/۶	۱۷/۸	۰/۵	۳۲/۶۹	
عراق	۲۰۰۶	۳۷۰۱	۴۸/۴	۵۱/۶	۵۹/۰	۳۴/۸	۱۶/۲	۱۲/۱	۲۱/۲	۶/۷	۱۵/۹	۹/۷	۱۴/۹	۳/۵	۴۰/۸	۶/۵	۸/۰	۰/۱	۳۷/۰۹	
ژاپن	۲۰۰۵	۱۰۹۶	۴۴/۱	۵۵/۹	۹/۵	۶۲/۵	۳۷/۰	۲۲/۸	۱۷/۲	۱۰/۰	۳۸/۴	۱۵/۵	۱۱/۶	۹/۹	۱۷/۹	۲/۸	۱/۶	۲/۴	۴۸/۱۵	
اردن	۲۰۰۷	۱۲۰۰	۴۹/۴	۵۰/۶	۳۸/۹	۳۳/۸	۳۷/۳	۶۸/۷	۲۶/۷	۴/۶	-	-	-	-	-	-	-	-	۳۷/۵۹	
مالتا	۲۰۰۶	۱۲۰۱	۴۹/۹	۵۰/۱	۲۰/۱	۶۶/۱	۱۳/۸	۵۰/۰	۴۴/۶	۵/۴	۴۲/۵	۴/۳	۱۲/۱	۲/۳	۱۵/۳	۱۹/۱	۴/۳	۰	۳۱/۸۴	
مالی	۲۰۰۷	۱۵۳۴	۵۰/۴	۴۹/۶	۷۷/۸	۱۴/۸	۷/۴	۷۰/۹	۳۲/۵	۶/۶	۹/۵	۵/۱	۲۵/۶	۴/۴	۳۳/۹	۹/۲	۳۴/۵	۱/۳	۳۷/۲۵	
مراکش	۲۰۰۷	۱۲۰۰	۴۹/۳	۵۰/۷	۷۵/۸	۱۹/۸	۴/۵	۵۴/۰	۳۷/۲	۸/۸	۵۱/۲	۹/۹	۷/۲	۱/۲	۵/۸	۴/۳	۲/۱	۰	۳۷/۱۷	
نروژ	۲۰۰۸	۱۰۲۵	۵۰/۱	۴۹/۹	۱۸/۶	۳۴/۳	۳۷/۱	۴۹/۹	۳۲/۰	۱۷/۹	۵۶/۳	۶/۷	۷/۲	۱۹/۳	۱/۳	۸/۱	۱/۲	۰	۴۵/۷۸	
ترکیه	۲۰۰۷	۱۳۴۶	۵۰/۲	۴۹/۸	۵۰/۴	۳۷/۴	۱۲/۲	۶۶/۳	۳۹/۵	۴/۲	۳۲/۹	۲/۷	۱۳/۴	۹/۴	۳۴/۳	۸/۸	۶/۱	۲/۲	۳۶/۴۸	
مصر	۲۰۰۸	۲۰۵۱	۳۸/۳	۶۱/۷	۴۸/۲	۳۸/۶	۱۳/۱	۷۶/۰	۱۰/۹	۱۳/۱	۳۴/۶	۰	۰	۶/۲	۴۶/۹	۱/۷	۴/۵	۳/۴	۴۱/۰۲	
کلیه کشورها	۲۰۰۵-۲۰۰۸	۲۱۳۵۸	۴۷/۶	۵۲/۴	۳۹/۴	۳۷/۲	۲۳/۵	۶۰/۵	۲۴/۵	۱۵/۰	۳۱/۲	۷/۱	۱۲/۰	۹/۱	۲۴/۱	۷/۴	۸/۱	۴/۵	۱/۱	۳۹/۴۶

شکل شماره (۱). مدل عاملی تأییدی مرتبه دوم برای سنجش سازه ارزش‌های رهاینده



جدول شماره (۴). شاخص‌های برازش مدل عاملی تأییدی مرتبه دوم برای سنجش ارزش‌های رهاينده

مدل تدوین شده درجه آزادی = ۹۶	شاخص			نوع شاخص
	دامنه قابل قبول (قاسمی، ۱۳۸۸)	معادل فارسی	علامت اختصاری	
۰/۸۸۸	۰/۹۰ - ۱	شاخص برازش تطبیقی	CFI	تطبیقی
۰/۸۶۰	۰/۹۰ - ۱	شاخص توکر - لويس	TLI	
۰/۶۹۰	۰/۵۰ - ۱	شاخص برازش هنجارشده مقتصد	PNFI	مقتصد
۰/۷۱۱	۰/۵۰ - ۱	شاخص برازش تطبیقی مقتصد	PCFI	
۰/۰۴۸	۰ - ۰/۰۸	ریشه میانگین مربعات خطای برآورد	RMSEA	
۰/۹۶۶	۰/۹۵ - ۱	شاخص نیکویی برازش	GFI	مطلق
۰/۹۵۲	۰/۹۵ - ۱	شاخص نیکویی برازش اصلاح شده	AGFI	
۴۳۸/۳۲	وابسته به حجم نمونه	مقدار کای اسکوئر	Chi-Square	
۰/۰۰۰	وابسته به حجم نمونه	سطح معناداری	P-Value	

مهم‌ترین نتایج حاصل از اطلاعات منعکس شده در شکل شماره (۱) و جدول شماره (۴) به شرح زیر است:

۱. کلیه بارهای عاملی محاسبه شده به لحاظ جهت (مثبت بودن) طبق انتظار اولیه بوده و مقدار بالا برای اغلب بارهای عاملی حاکی از قابل قبول بودن معرف‌های تعریف شده برای هریک از سازه‌های مرتبه دوم و سازه مرتبه اول ارزش‌های رهاينده است. کلیه بارهای عاملی دارای نسبت بحرانی کوچک‌تر از ۰/۰۵ بوده‌اند ($C.R. < 0.05$).

۲. مدل تدوین شده به لحاظ تعداد پارامتر تدوین شده و نتیجه به دست آمده با توجه به شاخص‌های مقتصد به دست آمده، مدلی تفسیر می‌شود که با تعریف تعداد مناسبی از پارامترهای آزاد در مجموع نتیجه مطلوبی به بار آورده است. دو شاخص PNFI و PCFI هر دو به طور قابل توجهی از مقدار ۰/۵ بالاتر هستند که حاکی از تعداد متناسب پارامتر در مقایسه با تعداد معرف و همچنین بالا بودن بارهای عاملی حاصله تفسیر می‌شوند.

۳. شاخص‌های تطبیقی بر مبنای مقایسه مدل تدوین شده با مدل استقلال هر چند وضعیت کاملاً مطلوبی را نشان نمی‌دهند اما به مرزهای قابل پذیرش بودن مدل بسیار نزدیک شده‌اند. این انتظار وجود دارد که در پژوهش‌های آتی، احتمالاً با

افزایش برخی از معرف‌های دیگر به مدل تدوین‌شده سازه ارزش‌های رهاینده را با دقت بیشتری مورد سنجش قرار داد. دسترسی به شاخص‌های مربوط به سازه‌های فرامادی‌گرایی و در دسترس بودن معرف‌هایی برای سنجش دقیق‌تر برابری جنسیتی و نگرش به دموکراسی می‌تواند به بهبود شاخص‌های تطبیقی در مطالعات آتی منجر شود.

۴. دو شاخص عمومیت‌یافته نیکویی برازش و نیکویی برازش اصلاح‌شده نیز برای مدل تدوین‌شده در دامنه قابل قبول بودن قرار دارند. هرچند در مطالعات جدید مشخص شده است که این دو شاخص به‌تنهایی نمی‌توانند معیاری برای ارزیابی کلیت مدل باشند (قاسمی، ۱۳۸۸ ب) اما می‌توان از این شاخص‌ها در کنار سایر شاخص‌های تطبیقی و مقتصد به‌عنوان چنین معیارهایی بهره گرفت.

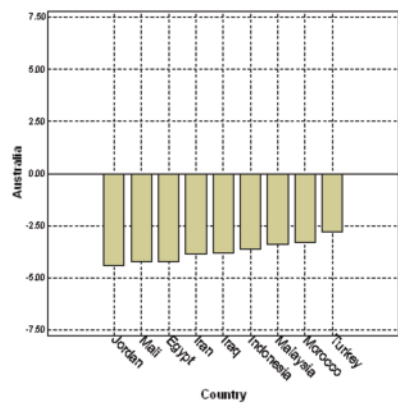
۵. مقایسه تفاوت نسبی میانگین‌ها

مدل میانگین‌های ساختمند امکان محاسبه و مقایسه تفاوت نسبی بین میانگین‌های متغیر یا متغیرهای پنهان را فراهم می‌آورد. با توجه به توانمندی این نوع از مدل‌ها در به‌حساب آوردن خطاهای اندازه‌گیری در هنگام آزمون برابری تفاوت‌های دو یا چند میانگین و برآورد سطوح معناداری، در مقایسه با آزمون‌های کلاسیک t یا F که به هنگام آزمون فرضیه خطاهای اندازه‌گیری را به‌حساب می‌آورند از توانمندی بالاتری برخوردارند (قاسمی، ۱۳۸۸ ب).

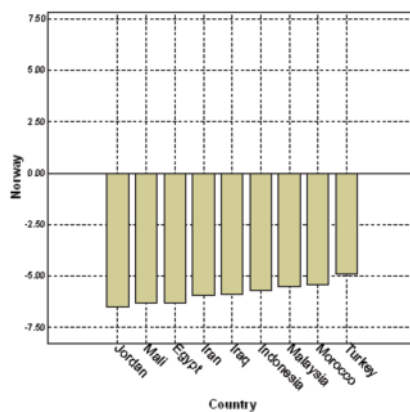
در مطالعه حاضر چهار کشور نروژ، استرالیا، ژاپن و بلغارستان به‌عنوان گروه‌های مرجعی تعریف شده‌اند که تفاوت نسبی میانگین سازه ارزش‌های رهاینده در کشورهای مسلمان در مقایسه با آنها برآورد شده است. علت اصلی در انتخاب چهار کشور فوق آن است که دو کشور اول (نروژ و استرالیا) دارای ارزش‌های رهاینده در سطح بالا و دو کشور دوم (ژاپن و بلغارستان) دارای ارزش‌های رهاینده در سطح متوسط بوده‌اند. علاوه‌بر این داده‌های مورد نیاز برای انجام چنین مقایسه‌ای برای چهار کشور ذکرشده در دسترس بوده است. نتایج به‌دست‌آمده در نمودارهای (۲ الف) تا (۲ د) خلاصه شده است.

نمودار شماره (۱). تفاوت نسبی میانگین ارزشهای رهاینده در نه کشور مسلمان با چهار کشور مورد مقایسه به

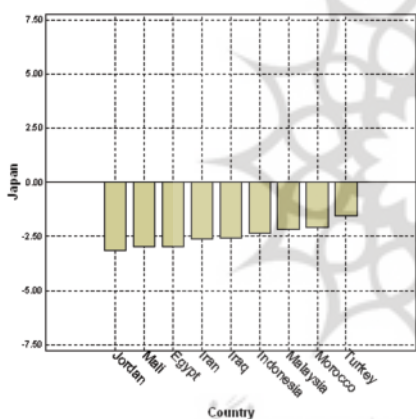
عنوان گروه مرجع



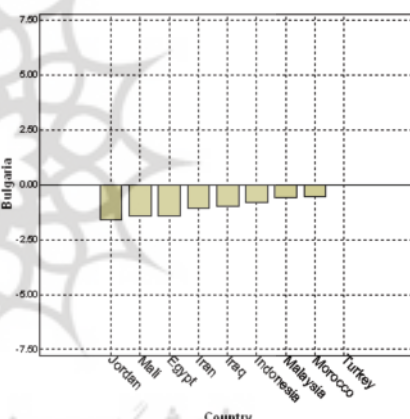
ب.



الف.



د.



ج.

این نتایج را می‌توان در بندهای زیر تشریح کرد:

۱. بیشترین تفاوت کشورهای مسلمان در زمینه ارزش‌های رهاینده به ترتیب با کشورهای نروژ، استرالیا، ژاپن و بلغارستان بوده است. تفاوت نسبی این ارزش‌ها در کشورهای مسلمان در مقایسه با گروه مرجع نروژ (گروه تعریف‌شده با میانگین ارزش‌های رهاینده در نمودار ۲ الف) عمدتاً در دامنه ۵- تا ۷- قرار دارند. این تفاوت‌های نسبی با گروه مرجع استرالیا عمدتاً در دامنه ۲/۵- تا ۵- قرار گرفته‌اند. در مقایسه با ژاپن تفاوت نسبی ارزش‌های رهاینده کشورهای مسلمان عمدتاً در

دامنه ۲- تا ۳- قرار گرفته و در نهایت در مقایسه با بلغارستان این تفاوت‌ها بین صفر تا ۲- واقع شده‌اند.

۲. تفاوت‌های بین کشورهای مسلمان با یکدیگر در مجموع یک شیب ملایم را نشان می‌دهد. با این وجود می‌توان سه گروه متمایز را در بین کشورهای مسلمان از یکدیگر متمایز کرد. گروه اول تنها شامل ترکیه است که به‌ویژه در نمودار (۲ ج.) تفاوت نسبی میانگین آن با بلغارستان صفر بوده است و به همین دلیل ستون مربوط به آن در نمودار ترسیم شده مشاهده نمی‌شود. گروه دوم شامل پنج کشور مراکش، مالزی، اندونزی، عراق و ایران می‌شود که در مقایسه با سایر کشورهای مسلمان تفاوت با شدت متوسط را با چهار کشور مورد مقایسه نشان می‌دهند. در نهایت سه کشور مصر، مالی و اردن قرار گرفته‌اند که می‌توان آنها را گروه سوم دانست که دارای بیشترین تفاوت با چهار کشور مورد مقایسه هستند.

نتیجه‌گیری

از زمانی که آلموند و وربا در دهه ۱۹۶۰ اقدام به طبقه‌بندی فرهنگ‌های سیاسی کردند، آنچه ذهن نظریه‌پردازان فرهنگ سیاسی را به خود مشغول داشته، ریشه‌های وجود و بروز فرهنگ مدنی در بعضی از جوامع و فقدان آن در برخی دیگر است. در این راستا تاکنون نظریات مختلفی از سوی اندیشمندان برای توجیه تفاوت‌های فرهنگی جوامع مطرح شده است. یکی از عوامل مؤثری که در این راستا بر آن تأکید شده و گاه همسان با فرهنگ سیاسی تلقی شده است، میثت دین و پیامدهای اجتماعی و به‌ویژه سیاسی آن است. در این مقاله اثر فرهنگ بر سیاست از طریق شاخص ارزش‌های رهاینده که در بردارنده مؤلفه‌هایی مانند کنش به‌چالش‌کشنده نخبگان، تساهل و استقلال و... است، سنجیده شد (جدول شماره ۲). مفاهیم فوق در واقع، سنجش‌گر گونه‌های دموکراتیک فرهنگ سیاسی جوامع هستند (اینگلهارت و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۰۰۹). این نوع از فرهنگ سیاسی به‌عنوان منبع حامی و حامل دموکراسی یا مردم‌سالاری کارآمد تلقی می‌شود (اینگلهارت و همکاران، ۱۳۸۹: ۳۲۵). نتایج مبتنی بر تحلیل داده‌های تحقیق به دو شیوه قابل تفسیر هستند:

بر مبنای فرهنگ سیاسی می‌توان تمایزی سه‌رتبه‌ای میان کشورهای اسلامی

مشخص کرد. در رتبه یا مرتبه نخست ترکیه قرار دارد که اگرچه دارای جمعیتی با اکثریت مسلمان است، اما از نظر وضعیت فرهنگ سیاسی به بلغارستان که از نظر خانه آزادی به عنوان کشوری دموکراتیک رتبه‌بندی شده است، نزدیکی بسیاری دارد و همان‌گونه که از یافته‌ها مشخص می‌شود، تفاوت مشهودی میان دو کشور به لحاظ سطح ارزش‌های رهاينده وجود ندارد. بر این اساس، می‌توان عنوان کرد که ترکیه به لحاظ فرهنگی در سطح گذار به دموکراسی قرار گرفته و این امکان در آینده نزدیک وجود دارد که این کشور به طور کامل به دموکراسی گذار نماید. به عبارتی همچنان که اینگلهارت و ولزل عنوان می‌کنند: «توسعه‌یافته‌ترین کشور اسلامی یعنی ترکیه، اکنون در منطقه گذار همراه با سایر کشورها مانند فیلیپین، افریقای جنوبی، لهستان و اسلوونی که اخیراً در موقعیت گذار به دموکراسی قرار گرفته‌اند، قرار دارد» (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۲۱۲).

در سطح دوم کشورهای ایران، مراکش، مالزی، اندونزی و عراق قرار دارند. کشورهای واقع در این سطح اگرچه نسبت به کشور دموکراتیک باثبات نروژ دارای سطح پایین‌تری از ارزش‌های رهاينده هستند، اما در مقایسه با بلغارستان از سطح ارزش‌های رهاينده مناسبی برخوردارند که فرهنگ آنها را آماده گذار به دموکراسی کرده است. اگرچه وضعیت ایران در سطح دوم همچنان که یافته‌ها نشان می‌دهد تفاوت قابل ملاحظه‌ای با سایر کشورهای این سطح دارد و همان‌گونه که اندیشمندان بسیاری ذکر کرده‌اند ایران به لحاظ فرهنگی از وضعیت بهتری برخوردار است. چنان‌که اینگلهارت و همکاران نیز وضعیت ایران را چنین تشریح نموده‌اند: «ایران از استثناهای معناداری است که نسبت به ارزش‌های مردمش، سطح پایین‌تری از دموکراسی را داراست. ایران، در میان همه کشورهای اسلامی، قوی‌ترین فشارها را برای آزادسازی در درون جامعه‌اش دریافت می‌کند» (اینگلهارت و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۲۲) یا «تاتو ونهائین در کتاب «دموکراتیک شدن در میان کشورهای اسلامی» از ایران با عنوان «بهترین شانس برای گذار» (ونهائین، ۲۰۰۳: ۱۳۴) یاد می‌کند. همچنین سیونگ یو (۱۳۸۱) اگرچه بر وجود پاره‌ای از عناصر فرهنگ سیاسی سستی در ایران تأکید می‌کند، اما پیشرفت‌های این کشور در توسعه سیاسی را هم‌تراز با پیشرفت‌های کره جنوبی در نظر گرفته و عنوان می‌کند که نمی‌توان این پیشرفت‌ها را ناچیز انگاشت.

در سطح سوم مصر، مالی و اردن قرار دارند که از سطوح پایین‌تری از ارزش‌های رهاينده برخوردارند. این کشورها از وجه تمایز دیگری با کشورهای فوق (به‌استثنای عراق) برخوردارند و آن ویژگی عربی - اسلامی بودن آنهاست. به‌عبارتی این کشورها علاوه بر وجه اسلامی، ویژگی فرهنگی - تاریخی دیگری دارند و آن عربی بودن است. همان عاملی که بسیاری از اندیشمندان به‌عنوان عامل مانع در کشورهای اسلامی برای گذار به دموکراسی ذکر کرده‌اند. در این زمینه تاتو ونهانن عنوان می‌کند که «به‌نظر می‌رسد که فرایند دموکراتیزاسیون تا اندازه‌ای در کشورهای عربی نسبت به سایر بخش‌های جهان مشکل‌تر باشد» (ونهانن، ۲۰۰۳: ۱۱۲).

در مجموع می‌توان عنوان نمود که کشورهای اسلامی در مسیر گذار در سه دسته قرار گرفته‌اند: دسته نخست که ترکیه و تاحدودی ایران را دربر می‌گیرد و در آستانه گذار قرار دارند. کشورهای رتبه بعدی، مالزی، مراکش، اندونزی و عراق هستند که اگرچه در آستانه گذار قرار ندارند، اما چندان نیز از کشورهای در آستانه یا حتی کشورهای گذار کرده مانند بلغارستان فاصله ندارند. در رتبه سوم کشورهای اسلامی - عربی قرار دارند که تفاوت معنی‌دار و قابل‌ملاحظه‌ای با سایر کشورها دارند و لذا احتمالاً می‌توان چنین نتیجه گرفت که ویژگی عربی - اسلامی مانع دموکراسی قلمداد می‌شود نه ویژگی اسلامی بودن.

تفسیر دوم تلقی دیگری از نتایج تحقیق در اختیار ما می‌گذارد که عمیق‌تر و فراتر از تفسیر اولی است. همین امر که فرهنگ دموکراتیک در کشورهای اسلامی و در درون کشورهای عربی اسلامی متنوع است نشان می‌دهد که یک رابطه ذاتی میان دین، قومیت و دموکراسی وجود ندارد، همچنان‌که غرب و مسیحیت منشاء دموکراسی و توتالیتریسم بوده‌اند، کشورهای اسلامی نیز پذیرای لائسیته (ترکیه)، سکولاریسم (تونس) و دموکراسی (ترکیه، اندونزی، مالزی) هستند. دین اسلام هم در سطح تجربی و هم در سطح نظری می‌تواند با دموکراسی سازگار باشد (گلنر، ۱۹۸۹؛ اصفهانی، ۱۹۸۹؛ غلیون، ۱۳۸۳؛ هانتینگتون، ۱۳۸۱). مسلمانی هم با ارزش‌های فرهنگ سیاسی دموکراتیک در تضاد نیست. «اکثر جمعیت‌های کثیر مسلمان در هند، اندونزی و بنگلادش و ترکیه تحت رژیم‌های دموکراتیک هستند» (بوا، در ایچ داد و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۳۴) همچنان‌که گاه بعضی از دانشوران غربی، افریقایی بودن (منشاء نژادی) را مخالف و متضاد

دموکراسی قلمداد می‌کردند (مور، ۱۳۸۶) و چنین نبود و نیست. گویی نوعی بیش از شرق‌شناسانه چنین القاء می‌کند که ارزش‌های انسانی ریشه غربی دارند و در شرق خبری از تساهل، عدالت و برابری حقوق نیست یا این موارد در این مناطق ضعیف است. نتایج تحقیقات مفصل و تطبیقی هانتینگتون نشان داده است که موانع دموکراسی در بعضی از نقاط و مناطق جغرافیایی بیشتر از سایر نقاط است (هانتینگتون، ۱۳۸۱). همین امر ما را متوجه دو عنصر ژئوپلیتیک و فرهنگ سیاسی در این نواحی می‌کند. در این راستا بعضی از محققان نقش کشورهای «مرکز» را در فرهنگ سیاسی بسته جوامع «پیرامون» برجسته می‌دانند و بعضی فرهنگ سیاسی این جوامع را (مور، ۱۳۸۶: ۳۲۴). اما اغلب این محققان در پژوهش‌های خود متمرکز بر فرهنگ سیاسی جامعه و نه نخبگان قدرت و رهبران سستی در این جوامع بوده‌اند. اما به‌طور مجمل و برای نتیجه‌گیری در این تحقیق باید توجه داشت که فرهنگ ارزش‌های رها شده متأثر از ساخت و فرصت سیاسی کشورهای مذکور است که خود ناشی و متأثر از نقش رهبران و زمامداران سیاسی است. موافقان ارزش‌های رها شده در جوامع این کشورها کم نیستند، اما حاکمان و نخبگان سیاسی این کشورها هستند که قوانین را تصویب می‌کنند. دولت مدرن به تعبیر «باریه» جامعه مدنی را ایجاد، سیستم‌های انتقادی را تشویق و مشارکت را ضعیف و اطاعت را تشویق می‌کند. به عبارتی و با توجه به تفصیل فوق، این پرسش خودنمایی می‌کند که آیا ریشه فرهنگ سیاسی ناشی از نقش و جایگاه رهبران در کشورهای اسلامی و نه دین اسلام و فرهنگ جامعه نیست؟ چه آنکه بسیاری برآنند که «یکی از موانع مهم در دموکراتیک‌شدن، نبود یا ضعف علاقه و سرسپردگی به ارزش‌های دموکراتیک در بین رهبران در آسیا، آفریقا و خاورمیانه است» (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۳۲۵)*.

پی‌نوشت‌ها

۱. این متغیر در دو حالت سه‌مقوله‌ای و دوازده‌مقوله‌ای اندازه‌گیری شده است که حالت دوم در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است.
۲. این کدها به ترتیب شامل این موارد می‌شوند: A029: موافقت با مستقل بودن، A034: موافقت با تخیلی بودن، A040: مخالفت با اعتقادی بودن، A042: مخالفت با مطیع و فرمانبردار بودن، D059: مخالفت با اینکه مردان رهبران سیاسی بهتری هستند، D060: مخالفت با اینکه تحصیلات برای پسران مهم‌تر است، E226: موافقت با گویه مردم در انتخابات آزاد رهبران را انتخاب می‌کنند، E227: مخالفت با گویه تقسیم کمک‌های دولتی در میان بیکاران، E229: موافقت با گویه حقوق مدنی از آزادی‌های افراد محافظت می‌کند، E230: مخالفت با گویه دموکراسی دارای اقتصادی مرفه است، E231: مخالفت با گویه مجرمان به شدت تنبیه می‌شوند، E232: موافقت با گویه شهروندان می‌توانند در فراندوم قوانین را تغییر دهند، E114: مخالفت با گویه داشتن رهبر قدرتمند، E116: مخالفت با گویه حکومت نظامی، E117: موافقت با داشتن حکومت دموکراتیک و Y001 شاخص فرامادی‌گرایی.

منابع

- ابوطالبی، علی (۱۳۷۹)، «دیدگاه‌هایی چند درباره یکپارچگی و وحدت ملی»، ترجمه مجتبی مقصودی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲ و ۳.
- احمدی، یعقوب (۱۳۸۳)، «جهانی‌شدن و آینده فرهنگی - سیاسی اقوام با تأکید بر قوم کرد»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- اینگلهارت، رونالد؛ ولزل، کریستین (۱۳۸۹)، *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: نشر کویر.
- باربیه، موریس (۱۳۸۳)، *مدرنیته سیاسی*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر آگه.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو، چاپ دوم.
- بشیری، حسین (۱۳۸۴)، *گذار به دموکراسی*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- پارسائی، حمید (۱۳۸۴)، «نسبت‌سنجی مدینه فاضله و دموکراسی در آرای حکیمان اسلامی»، *هفته‌نامه نگاه حوزه*، شماره ۲۴، صص ۲۲-۲۷.
- داد، ایچ؛ مور میک و دیگران (۱۳۸۶)، *مراحل، عوامل و موانع رشد سیاسی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی.
- داوری ارکانی، رضا (۱۳۷۷)، *فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۳)، *فلسفه و انسان معاصر*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سیونگ‌یو، دال (۱۳۸۱)، *پایداری فرهنگ سیاسی سنتی در برابر توسعه سیاسی در کره و ایران*، تهران: خانه سبز.
- شیبانی، ملیحه (۱۳۸۴)، «وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران»، رساله دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.
- شوماخر، رندال ای. لومکس، ریچارد جی (۱۳۸۸)، *مقدمه‌ای بر مدل‌سازی معادله ساختاری*، ترجمه وحید قاسمی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- قاسمی، وحید (۱۳۸۸)، *مدل‌سازی معادله ساختاری با کاربرد Amos Graphics*، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- عبداللهی، محمد؛ حسین‌بر، محمد عثمان (۱۳۸۵)، «هویت جمعی و نگرش به دموکراسی

در ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره هفتم، شماره ۴: صص ۳-۳۷.
عبداللهی، محمد؛ ساعی، علی (۱۳۸۴)، «تحلیل دموکراتیزاسیون در ایران»، مجله
جامعه‌شناسی ایران، دوره ششم، شماره ۳، صص ۲۷-۳.
مصطفی‌نژاد، عباس (۱۳۸۶)، فرهنگ سیاسی در ایران، تهران: فرهنگ صبا.
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۳)، موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، چاپ سوم،
تهران، انتشارات روزنه.

Isphahani, M, M (1989), "The Vrities of Muslim Experience", *Wilson Quarterly*,
No. 3, pp: 63-72.

Bell, Daniel (1973), *The Coming of postindustrial Society*, New York: Basic
Books.

Bell, Daniel (1993), *Communitarians and its Critics*, Oxford: Clarendon Press.

Byrne, B. M (2010), *Structural Equation Modeling with Amos*, New York:
Rutledge.

Bontekoe, Ronald, Mariëtta Tigranovna Stepaniants (1997), *Justice and
Democracy*, University of Hawaii Press, pp. 251- 282.

Diamond, Larry (1999), *Developing Democracy toward Consolidation*, Baltimore
and London: The Johns Hopkins University Press.

Diamond, Larry (2003), *How People View Democracy: Findings from Public
Opinion Surveys in Four Regions*.

John (1996), *Islam and Democracy*, Oxford: Oxford University Press.

Gellner. E (1989), *Up from Imperialism, the New Republic*, pp. 35-37.

Gibson, James L (1997) "Mass Opposition to the Soviet Putsch of August 1991:
Collective Action, Rational Choice, and Democratic Values", *American Political
Science Review*, pp.671-84.

Huntington, Samuel P (1996), *The Clash of Civilizations and the Remaking of the
World Order*, New York: Simon & Schuster.

Inglehart, Ronald and Christian Welzel (2003), "Political Culture and
Democracy: Analyzing the Cross-level Linkages", *Comparative Politics*, pp. 61-
79.

Inglehart, Ronald and Christian Welzel (2009), *Political Culture, Mass Beliefs,
and Value Change*, Oxford University press, pp. 126-143.

Putnam, Robert D. (2000), *Bowling Alone, The Collapse and Revival of American
Community*, New York: Simon & Schuster.

Rothstein, Bo (2000) "Trust, Social Dilemmas and Collective Memories", *Journal
of Theoretical Politics*, 12 (4), pp. 477-501.

Seligson, Mitchell. 2002. "The Renaissance of Political Culture or the Renaissance of the Ecological Fallacy", *Comparative Politics*, 34 (April), pp. 273-92.

Vanhanen, Tatu (2003), *Democratization: A Comparative Analysis of 170 Countries*, London: Rutledge.

Welch, Stephen (2005) *Political Culture, Post-Communism and Disciplinary Normalization: Towards Theoretical Reconstruction*, Palgrave Macmillan, pp. 105-124.

